

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موضوع شناسی

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

موضوع شناسی

برگرفته از مباحث حجت الاسلام والمسلمین
سید منیرالدین حسینی الهاشمی «ره»

- ◆ تنظیم کننده : یکی از پژوهشگران دفتر
- ◆ تاریخ تدوین: بهار ۱۳۶۶
- ◆ صفحه آرایی : حسین فقیهی
- ◆ طرح جلد : حسین فقیهی
- ◆ نوبت تکثیر : چهارم / تیر ۱۳۸۷
- ◆ شمارگان : ۳۰ جلد (تکثیر داخلی)

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

قم / خیابان آیت الله العظمی مرعشی نجفی «ره»

روبروی کوچه ۲۰ / پلاک ۳۵۵

تلفن و دورنویس: ۰۲۵۱ - ۷۷۳۴۳۹۰

فهرست مطالب

مقدمه	۹
بخش اول: فایده و ضرورت بحث موضوع شناسی	۱۱
هجوم و سلطه کفار از راه علم	۱۱
جهت‌دار بودن علوم	۱۲
علت پیشگویی‌ها	۱۴
اتفاق نظر فقها در امر دفاع	۱۵
بخش دوم: موضوع شناسی اسلامی	۱۷
چگونگی زمینه‌سازی عینیت جهت اجرای احکام	۱۷
موضوع چیست؟	۱۸
اقسام موضوعات	۱۸
ارتباط موضوع شناسی با مذهب	۲۰
رابطه پیش فرضها و ارتکازات قلبی در موضوع شناسی	۲۱
پیش فرضهای یک مسلمان	۲۲
اصول موضوعه	۲۳
کارشناسی اسلامی	۲۴
رجوع به کارشناس ملحد	۲۵
ولایت فقیه و کارشناسی اسلامی	۲۵

- بخش سوم: کل‌نگری..... ۲۷
- ساده نمودن در روش کلی‌نگری..... ۲۷
- ساده کردن در روش کل‌نگری..... ۲۸
- کل مرکب در حال تغییر..... ۳۰
- ضرورت وجود محاسبه تغییرات در روشهای مسلمین..... ۳۱
- بخش چهارم: کشف معادلات حاکم بر کل..... ۳۳
- روش استقراء..... ۳۳
- روش کشف معادله..... ۳۴
- علل و معالیل نسبی..... ۳۵
- صدق معادلات صحیح در مصادیق گوناگون..... ۳۷
- مجموعه‌نگری..... ۳۹
- ارتباط کل‌نگری (مجموعه‌نگری) با مکتب..... ۳۹
- بخش پنجم: مدل‌سازی..... ۴۳
- بررسی علل و معالیل نسبی در روش کل‌نگری..... ۴۳
- ساخت نمونه‌های فیزیکی و عینی با روش کل‌نگری..... ۴۴
- کاربرد روش کل‌نگری در درک کلیات هستی..... ۴۵
- اصلی و فرعی کردن خصوصیات در روش کل‌نگری..... ۴۵
- معنای ساده کردن در روش کل‌نگری..... ۴۶
- وحدت ترکیبی بین اجزاء..... ۴۷
- تاثیر ارتکازات کارشناس در مدل‌سازی..... ۴۷
- مغیر اصلی..... ۴۸
- چگونگی تعیین اوصاف اصلی..... ۴۹
- قدرت عملکرد مدل..... ۵۰

۵۳	بخش ششم: رشد و توسعه.....
۵۳	رشد و تعریف آن از دو دیدگاه.....
۵۵	الگوی آمارگیری کفار.....
۵۶	الگوی آمارگیری مسلمین.....
۵۸	اختلاف در تعیین مغیر اصلی.....
۵۸	ضرورت وجود یک تعریف منطقی از رشد.....
۵۹	پایگاه ارزش در میان اقوام مختلف.....
۵۹	«پسند دل»، مغلطه‌ای بزرگ.....
۶۰	معیار صحت در تشخیص حسن و قبح.....
۶۳	بخش هفتم: نقش پیش فرض اختیار.....
۶۳	اختیار، عامل تغییر جهت در کیفیات.....
۶۴	فشار خارجی و اختلاف سطح لازمه ایجاد تغییر.....
۶۴	اختیار نقطه بروز ارزشها و کمالات.....
۶۵	علت جهت دار بودن علوم تجربی.....
۶۶	ظهور «جهل» به نام «علم».....
۶۷	پیش فرض اصالت اختیار مهار کننده رفتار مادی.....
۶۸	اختیار و حاکمیت بر رابطه.....
۶۹	حرکت هماهنگ و ناهماهنگ با غایت.....
۷۰	ارتباط دانش، ارزش و فلسفه.....
۷۱	عدم انفکاک احکام ارزشی با احکام کارشناسی.....
۷۳	بخش هشتم: نسبت تأثیر و ساختار کیفیات.....
۷۳	وجود جهت در توصیف از آثار کمی.....
۷۵	رابطه محصولات و آثار انگیزه.....
۷۷	وجود جهت در ساختار کیفیات.....
۷۷	رابطه مصرف و ساختار تولید.....
۷۸	تأثیر روابط انسانی بر ساختار تولید.....

۸۱.....	بخش نهم: بررسی ساختار تکنولوژی موجود
۸۱	ساختار کیفیت بازار.....
۸۱	مکانیزم عرضه و تقاضا.....
۸۲	مطلوبیت نهایی.....
۸۳	حالت بحران.....
۸۳	مطلوبیت مؤثر اجتماعی.....
۸۳	حکومت روابط اقتصادی بر قوانین عرضه و تقاضا.....
۸۵	قدرت خرید موجب انحصار در تولید.....
۸۵	بازار تابع روابط انسانی.....
۸۵	جریان رشد تکنولوژی تابع نظام توزیع و اختیار.....
۸۶.....	جریان رشد نسبت تأثیر.....
۸۷	تمرکز عامل انحصار.....
۸۸	قیمت برابر با نسبت تأثیر در شکل کمی.....
۸۹	نرخ شتاب.....
۹۰	حضور یک اصل فلسفی در مسئله قیمت.....
۹۱	مسیر الحادی اقتصاد کلان.....

مقدمه

جزوه حاضر که پیرامون «موضوع‌شناسی» است از مباحث اولیه متفکر فرزانه حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین مرحوم استاد سید منیرالدین حسینی‌الهاشمی (ره) است که اواخر دهه ۱۳۵۰ و اوایل دهه ۶۰ طرح شده است. استاد معمولاً این بحث را پس از بحث «روش‌های اجتهاد» مطرح می‌کردند. در بحث اجتهاد، روشهای باطل و یا ضعیف همچون قیاس، استصلاح، استحسان، تأویل، دینامیزم قرآن و اخباریگری را بررسی و نقاط ضعف آنها را برای مستعین روشن می‌نمودند. آنگاه به فقه سنتی یا روش اصولیین می‌پرداختند و قوت‌ها و مزیت‌های آن را بر می‌شمردند. سپس با توجه به «موضوع» و دسته‌بندی آن مانند مستنبطه، عرفی و تخصصی، نگاه را متوجه موضوعات تخصصی می‌کردند و تحقق کامل اسلام در صحنه اجتماع را منوط به ضابطه‌مند شدن اسلامی این بخش می‌دانستند.

استاد طی دهه‌های ۶۰ و ۷۰ «جهت‌داری موضوع‌شناسی» و یا «جهت‌داری علوم» را از زوایای مختلف و به استدلالها و روشهای گوناگون اثبات می‌کردند و همین دقت در موضوع‌شناسی بود که استاد را به مذاقه در فلسفه علوم، فلسفه و منطق کشاند و پایه مباحث مهمی از اندوخته‌های فعلی فرهنگستان شد. این بحث نیز

با استفاده از مطالب ایشان توسط یکی از شاگردان آن بزرگوار تنظیم شده است. از آنجا که تنظیم‌کننده محترم از بعضی جلسات اولیه استاد استفاده کرده‌اند و در سالهای اولیه دفتر تنظیم شده است. می‌توان این بحث را با مراجعه با سایر مباحث استاد تکمیل و عرضه نمود.

امید است که با طرح این بحث، افق‌های جدید علمی در این مقوله برای علاقمندان گشوده شود.

معاونت ارتباطات فرهنگی
دفتر فرهنگستان علوم اسلامی
۱۳۸۶/۱۱/۲۰

بخش اول: فایده و ضرورت بحث موضوع شناسی

هجوم و سلطه کفار از راه علم

شناخت انسان از جهان هستی در جهت و شکل زندگی او مؤثر است. هرگز نمی‌توان ایجاد تمدنهای بشری را از نوع نگرش آنها به هستی جدا دانست. در تاریخ، تمدنهای بسیاری تشکیل شده‌اند. تمدنهایی تعالی‌بخش و سازنده که محصولی هم‌چون علو ارزشهای انسانی و عدالت داشته‌اند و در مقابل تمدنهایی ویرانگر و ظالمانه که آثاری چون فساد و غارت و جنایت را پدید آورده‌اند. حال آیا می‌توان ابزاری را که در این دو تمدن به کار گرفته شده است یکسان دانست؟ در یک تقسیم‌بندی کلی‌تر می‌توان تمدنهای مذکور را به عنوان تمدنهای الهی و الحادی دانست. در این صورت آیا می‌توان فلسفه حاکم بر آنها را که یکی فلسفه کفر و دیگری فلسفه توحید است در پیدایش و رشد علوم بی‌تأثیر خواند؟

سلطه کفار بر مسلمین همیشه از طریق غارت اموال و تصرف اراضی نبوده است؛ زیرا این حربه شناخته شده و راه مقابله با آن نیز تجربه شده است. آنچه باید به ظرافت دریافت، حمله فرهنگی کفار است که از طریق معادلات کارشناسی، تکنیکی و در شکل ابزار صورت می‌پذیرد. نظام اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، روابط اجتماعی و حتی نظام خانوادگی وقتی تحت سیطره فرمول‌ها، روشها، تکنیک‌ها و ابزار وارداتی کفار قرار گیرد، چیزی جز هجوم کفر بر توحید نیست. به عبارت دیگر، اگر مدیریت مسلمین در بخش علوم انسانی

همانند اداره کفار باشد، مدیریت مسلمین تحت فرمولهای علمی محض نبوده، بلکه تحت مدیریت کفار خواهد بود.

به عنوان مثال وقتی واحد پول مسلمین تحت تسلط کفار در آید، سنگینی مالی آن پشتوانه‌ای برای کفار خواهد بود. در این صورت نظام بانکداری در جهت تحکیم تمرکز، به جمع آوری پول مردم مبادرت می‌ورزد و تولید ناخالص ملی نیز به شکلی است که پول مسلمین همچون قمری دور پول کفار به گردش در آمده و روابط ارزی به نفع تمرکز ثروت جهانی تمام می‌شود.

حمله کفار اکنون نه فقط در زمینه‌های اقتصادی که در همه ابعاد در کلیه رشته‌های علوم صورت می‌گیرد. در چنین وضعی صلاحیت دینداری افراد در اداره امور مسلمین، تاثیری در حاصل و نتیجه کارشناسی نخواهد داشت. مانند این که تدبیر مدیر کارخانه شراب‌سازی با فرض ثبوت خط تولید تاثیری در آثار وضعی شراب به وجود نمی‌آورد؛ زیرا وقتی فرمول تبدیل انگور به شراب اساس این فعالیت کارخانه باشد، تدین مدیر قادر به خشتی کردن سکرآوری شراب نخواهد بود.

جهت‌دار بودن علوم

بر خلاف ارتکازات عامه نه تنها علوم جهت‌دار هستند، بلکه جهت بخش نیز می‌باشند؛ یعنی ابزاری که براساس علوم ساخته شده و مورد استفاده قرار می‌گیرند، بشر را دقیقاً به سمت فلسفه حاکم بر آن علم هدایت می‌نمایند. بنابراین، جهت‌دار یا بی‌جهت بودن علوم خود انگیزه طرح بحث موضوع‌شناسی بوده و سرآغاز سخن می‌باشد.

در بعضی از دسته‌بندی‌های موجود در جهان، علوم به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱ - کلیات: مانند فلسفه و کلام و ملاحظه نسبت‌های کمی مانند ریاضیات. این دسته از علوم را اصطلاحاً برهانی می‌گویند؛ زیرا علمی و معقول هستند.

۲ - احکام و حقوق: بخش دوم علوم احکام و حقوق می‌باشند که تمامی سعی و تلاش در آن را برای فهم و استنباط احکام از منابع موجود به کار برده می‌شود.

۳ - علوم تجربی: در ارتکازات عامه، علوم تجربی مجموعه تجاربی است که کافر و موحد به طور یکسان می‌توانند از آن استفاده کنند. این ذهنیت از آن‌جا شکل گرفته است که علوم مذکور را جزو فنونی می‌دانند که صرفاً از راه تجربه به دست آمده‌اند؛ یعنی هیچگونه سببیت عقلی نداشته و چیزی جز بررسی علل و معالیل جزئی نیستند.

پذیرش عدم وجود سببیت عقلی برای علوم تجربی و برهانی ندانستن آنها در شرایطی است که این علوم را فاقد جهت بدانیم. در این صورت علوم، ابزاری هستند که معارف فلسفی بشر حق دخالت و اظهار نظر در آنها را نداشته و این امر خود به منزله قبول جدایی علم از فلسفه می‌باشد.

اما نتیجه اعلام استقلال علوم تجربی از معارف فلسفی این است که کافر محصولات و ابزار این علوم را در جهت بسط فرهنگ رفاه طلبی و حرص به کار می‌گیرد. اگر در این میان کسی از جهت‌دار بودن علوم سخن گفته و جهت الحادی آن را هجوم کفر بر کلمه توحید بداند، فریادش در میان هیاهوی برخاسته از ارتکازات حاکم بر ادراک غلط گم خواهد شد؛ زیرا بر خلاف مأنوسات ذهنی جامعه حرکت می‌نماید.

بهترین نمونه از این دست وجود نظام بانکی، نظام کارخانه، نظام مدیریت و ابزار مورد استفاده آنها می‌باشد. نظامهایی که با توجه به جهت‌دار بودن علوم، زمینه را نه برای قرب به حق، بلکه برای بُعد از آن آماده می‌سازند و با استفاده از غفلت مردم، جامعه را به سمت امیال مادی سوق می‌دهند.

علت پیشگویی‌ها

در ارتکاز دانشگاهی، علوم تجربی به محاسبه کمی نسبت بین کیفیات می‌پردازد.^۱ از کمیت‌گذاری و محاسبه کمی نسبت بین کیفیات، معادلاتی به دست می‌آید که مسلماً بدون مدلهای و نسبتهای فرضی نخواهد بود؛ همانگونه که مدلهای نیز بدون روشی خاص قابل دستیابی نیستند.

به بیان دقیقتر پیشگویی‌هایی که با نسبت تقریب انجام می‌پذیرند، دارای علتی مطلق و حقیقی هستند؛ زیرا نسبتهای تقریبی، خارج از دستگاه علیت معنا نیافته و این امر رابطه موضوع‌شناسی با فلسفه، فرهنگ و نهایتاً مذهب را اثبات می‌کند.

علت داشتن پیشگویی‌ها اگر به صورت یک احتمال هم باشد برای مسلمین ایجاد تکلیف می‌نماید؛ زیرا محتمل آن بسیار بزرگ خواهد بود. هم اکنون هجوم کفار بر کلمه توحید نظامی نیست بلکه به وسیله ابزار و محصولات علم است، در قالب تمدن تعالی قدرتهای بشری، پیشرفت علوم، ابزارسازی و تعبیری از این قبیل صورت می‌پذیرد. ضمناً رشته‌های گوناگون علوم تجربی و نظری هر یک با فرآورده‌های خود ابعاد و دامنه رنگارنگ این هجوم را وسعت می‌بخشند.

۱- فرضاً انسان رنگهای سبز کم رنگ، سبز پررنگ سبز پررنگ تند و... را در نظر گرفته و ملاحظه تغییرات رنگها را از طریق شماره گذاری آنها (۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ...) برای ذهن خود امکان پذیر می‌سازد. در نتیجه محاسبه نسبت بین کیفیات از طریق محاسبه تغییرات اوصاف شیئی قابل تحقق می‌گردد.

اتفاق نظر فقها در امر دفاع

اکنون در مقابل این احتمال، تکلیف چیست؟ بنابر نظر فقها وقتی احتمالی، محتملش بسیار بزرگ باشد منجز تکلیف است؛ یعنی مسئولیت آفرین می‌گردد، به طوری که دیگر انسان نمی‌تواند از کنارش به آسانی بگذرد. همانگونه که بیان شد این احتمال هجوم کفر بر توحید است که در اشکال فرهنگی، سیاسی و اقتصادی تجلی یافته است و هدفی جز محو توحید و استقرار نظام باطل ندارد. حاصل این حمله به هر صورتی که انجام پذیرد اسارت مسلمین به دست کفار خواهد بود.

دفاع در برابر هجوم کفار بر مسلمین مورد اتفاق کلیه فقها است. حتی اگر در موضوع این احتمال که تحقق تهاجم می‌باشد، یقین حاصل نگردد، هیچگونه تأثیری در نتیجه احتمال؛ یعنی دفاع نخواهد گذاشت؛ زیرا وجود احتمال به تنهایی ایجاد تکلیف می‌کند. از طرف دیگر شائبه‌های ذهنی از قبیل اینکه آیا راهی برای نجات مسلمین هست؟ و آیا ابزار کافی برای دفاع موجود می‌باشد؟ همگی وسوس شیطانی است؛ زیرا مسئله مهم هجوم کفر به اسلام است که احتمال آن نیز تکلیف آور بوده و نیازی به یقین ندارد.

نظر حضرت نایب الامام امام خمینی در این باره چیزی بالاتر از مسئله دفاع است، ایشان می‌فرمایند: ولایت فقیه و قیام برای اقامه حکومت اسلامی (حکومت حق) از ضروریات عقل است. لذا مقلدین امام شکی در تکلیف خود جهت اقامه حق و دفاع از اسلام نداشته و مقلدین سایر آقایان نیز (چنانچه مسئله، اقامه حق هم نباشد) بنابر مسئله دفاع تکلیف خواهند داشت.

دفع تهاجم کفار و اقامه احکام اسلام و استقرار ولایت فقیه در سه بعد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی تکلیف همه مسلمین است. مسلمین مکلفند برای

در هم شکستن محاصره همه جانبه کفار با جهت دادن به علوم به ساختن ابزارهای مناسب با تعریف وحی از انسان، پردازند. همچنین باید با موضوع‌شناسی اسلامی نیازهای غیر الهی، کاذب و تحمیل شده توسط کفار را از بین برده و با ابزارسازی خاص اسلامی در مقابل تهاجم تکنیکی کفار مقاومت و مقابله کنند تا زمینه برای پیاده شدن احکام وحی آماده گردد.

بخش دوم: موضوع‌شناسی اسلامی

مطالب گذشته مویده این مطلب است که در حال حاضر هجوم کفار بر مسلمین علاوه بر ابعاد سیاسی، نظامی و اقتصادی در بعد فرهنگی نیز با سرعت تمام رو به افزایش است. کفار با ساختن ابزاری که عینیت را زمینه ساز تحریک و شهوات و دوری از حق نموده و فلسفه کفر را بر جهان حاکم می‌گرداند، تدریجاً فرهنگ الهی مسلمین را تحت تأثیر قرار داده‌اند. به طوری که رفا، حرص، افزون‌طلبی، خوشگذرانی، تجمل و.. به جای رشد، قناعت، تحرک، پذیرش سختی‌ها و... معیار شده است.

بنابراین، با توجه به تأثیر بسزای عینیت در ادراکات حسی انسان (که بخشی از ادراکات او است) و همچنین ابزار سازنده این عینیت که چیزی جز علوم حسی و تجربی نیست، آیا مسلمین موظف نیستند برای حل این معضل چاره‌اندیشی کنند؟ آیا رها کردن عینیت و سپردن آن به دست کفار در واقع قبول سلطه آنان نخواهد بود؟

چگونگی زمینه‌سازی عینیت جهت اجرای احکام

عینیت جهت اجرای احکام و قرب به حق زمینه‌ساز است و این امر بدون شناخت مصادیق عینی، موضوعات گوناگون موجود و ابزار مورد نیاز انسان امکان پذیر نیست و بسیار ساده‌اندیشی و سهل‌انگاری است که بپذیریم با ابزار ضد احکام می‌توان به اهداف احکام و اجراء صحیح آنها رسید.

ساختن ابزار و موضوعات جدید متناسب با احکام در وهله اول بدون درک و قبول جهت‌دار بودن علوم و در مرحله ثانی بدون شناخت صحیح موضوعات ناممکن است. لذا جامعه اسلامی نیازمند کارشناسانی است که با روشی خاص به کارشناسی اسلامی موضوعات پرداخته و در رشته‌های گوناگون علوم تخصص صحیح کسب نمایند.

موضوع چیست؟

چیزی است که حکم آن استنباط می‌شود. به عبارت دیگر، متعلق حکم است و یا موضوع برای نسبت دادن به حکم محور قرار می‌گیرد، به طوری که هر حکمی تابع موضوع خود است. موضوعات مورد بحث، عناوینی کلی هستند و احکام نسبت داده شده به آنها احکام شرعی می‌باشند؛ یعنی باید‌ها و نبایدهای مربوط به این موضوعات را شرع معین می‌کند. این موضوعات می‌توانند اشیاء عینی، خارجی و یا فعل مکلف باشند. به عنوان مثال: زمانی که گفته می‌شود شرب خمر حرام است موضوع، فعل خوردن است و در آنجا که گفته می‌شود شراب نجس است موضوع شیء خارجی یعنی شراب است.

اقسام موضوعات

عناوین کلی به سه دسته ذیل تقسیم می‌شوند:

۱- عناوین کلی مستنبطه: این عناوین موضوعاتی هستند که شرع آنها را معین می‌کند.

به عنوان مثال: نماز یک موضوع مستنبطه می‌باشد؛ زیرا وقتی حکم می‌شود که باید نماز خواند منظور اعمال خاصی است که باید نحوه اجراء و انجام آنها از منابع استنباط شود. اقیماو الصلوة حکم به انجام دادن یک موضوع اجمالی شرعی

است و لذا تفصیل آن نیز به عهده شارع مقدس می‌باشد. همچنین برای دستیابی به آن باید همان کاری انجام گیرد که فقیه برای به دست آوردن یک حکم انجام می‌دهد. یعنی استنباط و شناسایی موضوع در این عناوین به عهده فقیه است.

۲ - عناوین کلی عرفی: این عناوین موضوعاتی هستند که برای عرف قابل تشخیص است.

به عنوان مثال: عنوان «سگ» در حکم «سگ نجس است» یک موضوع عرفی است؛ زیرا همه مردم سگ را می‌شناسند و شناسایی آن نه از ناحیه شرع بوده و نه احتیاج به تخصص دارد. همچنین زمانی که می‌گویند خوردن شراب حرام است شناسایی شراب نیاز به تخصص خاصی ندارد.

۳ - عناوین کلی تخصصی (عرفی پیچیده): این عناوین که اصل بحث ما را تشکیل می‌دهند، موضوعاتی هستند که نه شرع آنها را معین کرده است و نه در عرف مردم قابل تشخیص می‌باشند. مانند موضوعات همه علوم و فنون که شناسایی آنها بدون داشتن تخصص‌های لازم امکان‌پذیر نیست. برای روشن شدن این تعریف مثال می‌آوریم:

مسجدی را در نظر بگیرید که از طرفی سقف آن در حال فروریختن است و از طرف دیگر دستشویی آن نیاز به تعمیر دارد، اما بودجه وقفی مساجد قادر به تامین مخارج هر دوی این تعمیرات نیست و تنها می‌تواند تعمیر یکی از آنها را متقبل شود. در مقابل این مشکل و برای تشخیص اولویت تعمیر سقف یا دستشویی نیاز به مهندس یا معماری است که درباره آنها نظر بدهد.

بدیهی است که اگر محاسبات انجام شده نشان بدهد سقف مسجد چند سال دیگر دوام خواهد داشت، می‌بایست بودجه را صرف تعمیر دستشویی و بهداشت محل نمود و در مراحل بعدی به تعمیر سقف پرداخت. اما اگر نتیجه

محاسبات متخصص، سقوط قریب الوقوع سقف باشد باید بودجه مسجد صرف تعمیر آن شود؛ زیرا اگر درب دستشویی برای مدتی بسته بماند و مردم برای وضو از محل دیگری استفاده نمایند، بهتر از این است که گروهی در زیر آوار تلف شوند.

ارتباط موضوع‌شناسی با مذهب

دربارهٔ ارتباط کارشناسی موضوعات با مذهب به دو فرض اشاره می‌کنیم، فرض نخست اینکه: بین علوم و توضیحات گوناگون از کیفیات با فلسفه و نظام هیچگونه رابطه‌ای وجود ندارد. حاصل چنین تفکری این است که با اطمینان به وثوق و امین بودن کارشناس ملحد، استفاده از تخصص او در رفع نیاز مسلمین برای برنامه‌ریزی بلامانع بوده و در این مورد مسئولیتی متوجه مسلمین نیست. فرض دوم اینکه: علوم و توصیفات گوناگون از کیفیات، با فلسفه و نظام ارزشی ارتباط تنگاتنگی دارند. حاصل چنین اعتقادی این است که در استفاده از وجود کارشناس به مکتب اعتقادی او نیز توجه شود و تنها امین بودن و عدم خیانت کافی نیست؛ یعنی کارشناس باید علاوه بر موحد بودن دارای روش اسلامی اصیل در کار خود باشد.

مبتنی بر فرض اول اگر علوم با فلسفه‌ای که جامعه پیرو آن است بی‌ارتباط باشند، می‌توان گفت: علوم و توصیفات کارشناسانی که معتقد به مرامها و فلسفه‌های مختلف هستند برای مسلمین نیز مضراند. در این صورت انقلاب فرهنگی نیز به نظام ارزشی و فلسفی محدود می‌شود و در بخش علوم (اعم از علوم انسانی و تجربی) رابطه میان چگونگی توصیف از عینیت با نظام ارزشی و هستی‌شناسی قطع خواهد بود. بدین ترتیب علوم تجربی و حسی می‌توانند به مشابه یک ابزار در خدمت مقاصد نظام‌های مختلف قرار گیرند.

اما اگر فلسفه و ارزش در توصیفات علمی و تخصصی دخیل باشند، لازم است در هر دو بخش از علوم (علوم تجربی و انسانی) انقلاب فرهنگی صورت پذیرد.

بدیهی است که هیچ یک از علوم مانند فیزیک، شیمی، بیولوژی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، ریاضیات و علوم حسی از چنین حالتی مستثنی نخواهند بود. به عنوان مثال پذیرش دخالت مذهب در توصیفات روانشناسی بدین معنی است که مذهب با حس و ادراک رابطه دارند و به عبارت دیگر حس و ادراک می‌توانند از مذهب تبعیت نمایند. بنابراین، سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که اگر مذهب در حس و ادراک دخالت دارد، چرا در سایر موارد دخیل نباشد؟

به بیان دیگر یا علوم تجربی با فلسفه و ارزش دارای رابطه بوده یا فاقد ارتباط است. اگر با بخشی دارای رابطه باشد، ارتباطش با سایر بخشها نیز الزامی است و اگر فاقد رابطه باشد، فقدان ارتباط شامل همه بخشهای علوم و فلسفه نیز می‌شود.

رابطه پیش‌فرضها و ارتکازات قلبی در موضوع‌شناسی

نتیجه روش موضوع‌شناسی بستگی به پیش‌فرضها و ارتکازات موضوع‌شناس داشته و شخص کارشناس نمی‌تواند با باورهای الحادی خویش، اسلامی موضوع‌شناسی نماید. البته مسلمان بودن موضوع‌شناس یک حرف است و نسبت داشتن فعل و عمل وی با مذهب حرف دیگری است؛ یعنی آنچه بیشتر مورد نظر می‌باشد عمل موضوع‌شناس است، و نه ایمان او. اگر متخصصی مسلمان، معتقد و قائل به ولایت فقیه و عاشق اجرای احکام الهی باشد، اما از

روشی که ریشه در الحاد دارد استفاده کند، شایستگی وی خاصیت روش را عوض نخواهد کرد.

بنابراین، صلاح و فساد روش در تمیز و استنباط کارشناسی ظاهر شده و جهل کارشناسان موحد به فساد روش، تکلیف را ساقط نمی‌کند.

دانشمندی که دست اندرکار ارائه تئوری تحقیقاتی است، قطعاً دارای نوعی پیش‌داوری نسبت به جهان می‌باشد و این پیش‌داوری مسلماً بر انگیزه و تئوری وی اثر می‌گذارد. همچنین در فرهنگ هر قوم و ملتی اعتقادات و پیش‌داوری‌هایی وجود دارد که با پذیرفته‌های ارزشی و فلسفی آنها آمیخته است و به نوبه خود در ارتکازات قلبی و پذیرفته‌های ذهنی دانشمند موثر خواهد بود. لذا هرگز نمی‌توان تئوری‌ها و فرضیات دانشمند را از پیش‌داوری‌هایی که از درون قلب، ذهن و باور وی سرچشمه می‌گیرد منفک دانست.

آنچه امروزه به عنوان مطلق بودن علم مطرح است به معنای تفکیک کامل اعتقادات و باورهای قلبی دانشمند با نظر علمی وی می‌باشد در حالیکه باید پرسید چگونه می‌توان بخشهای ادراکات انسان را از یکدیگر جدا نمود؟ اگر هیچ‌گونه ارتباطی بین باورهای قلبی و ذهنی با مشاهدات عینی انسان وجود نداشته باشد، وی هرگز نمی‌تواند بین دریافتهای خویش از هستی هماهنگی ایجاد کند و شناختی صحیح از هستی ارائه دهد.

پیش‌فرضهای یک مسلمان

برای روشن‌تر شدن مطالب مثالی تقدیم می‌کنم:

مسلمان، جهان را مخلوق و حرکت اشیاء را به طرف غایت خاص دانسته و خلقت هیچ چیز را لغو و یا ظلم نمی‌شمارد. وی هرشیء دارای حرکت حتی

حرکات غیر صحیح را به طرف آن غایت می‌داند.^۱ اما کافر حرکت را از باب پذیرش دنیا ملاحظه می‌کند و طاعت و عصیان برای وی بی‌معنی است. به عنوان مثال فروید معتقد است که چنانچه جوانی در برابر وسوسه‌های شهوانی یک زن تحت تأثیر قرار نگیرد بیمار است. در حالیکه بنابر فرهنگ قرآنی چنان چه جوانی تحت شرایط مذکور آرامش قلبی خود را از دست دهد، بیمار می‌باشد.

اصول موضوعه

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری مطالب مذکور مؤید این است که موضوع‌شناسی اسلامی نیازمند روشی خاص می‌باشد؛ چراکه با هر روشی به هر هدفی نمی‌توان رسید و اگر هدف اجرای احکام الهی باشد با روش کفار نمی‌توان به این منظور نایل آمد.

برای دستیابی به روش، ابتدا باید پایگاه‌ها، یعنی اصول موضوعه آن مورد مطالعه قرار گیرد. زیرا اصول موضوعه سازنده و جهت دهنده روش بوده و صحت و سقم یک روش با این اصول ارتباط مستقیم دارند. اما باید دید که اصول موضوعه خود معلول چیست؟

اصول موضوعه از ارتکازات و باورهای قلبی، پیش‌پذیرفته‌ها، باورهای ذهنی فرهنگ و جریانات حاکم بر یک ملت که ایجاد کننده عینیتی خاص می‌باشد

۱ - توضیح این که تفاوت میان حرکت صحیح و غیر صحیح در مستقیم و غیر مستقیم بودنشان می‌باشد. حق مستقیماً به سوی غایت در حرکت است و باطل نیز هر چند نا هماهنگ با غایت حرکت می‌کند، لیکن سرانجام پتانسیل وی به صورت غیر مستقیم متوجه غایت می‌شود و به عبارت دیگر به این گونه نیست که اختیار سوء بتواند در غایت اثر منفی بگذارد. همچنین مسلمان با ملاحظه قوانین حرکت آنان را بدون هدف و مستقل از خدا ندیده و حرکت خود را در برابر جهان از باب طاعت و عصیان می‌بیند در حالی که دیدگاه یک کافر کاملاً مخالف نظرات یک مسلمان می‌باشد.

سرچشمه می‌گیرد. لذا برای دستیابی به یک روش صحیح باید در پی اصول موضوعه صحیح بود.

کارشناسی اسلامی

روش، ابزار ایجاد‌کننده موضوع و نمونه است. نمونه عینی نیز به نوبه خود در پیش‌فرضهای آزمایشات حسی و تجربی موثر می‌باشد. بنابراین، رسیدن به اهداف وحی جز با ساختن مدلهایی که بر اساس روش صحیح پایه‌ریزی شده باشند میسر نیست. این نمونه‌ها نیز سازنده پیش‌فرضهای جدید خواهند بود که آزمایشات جدید را به وجود می‌آورند. حال با توجه به این نظریه که هر آزمایش و ترکیبی نمی‌تواند مغایر با فلسفه حاکم بر آنها باشد باید گفت کارشناسی که در پیش‌فرض خود قائل به وجود خالق است، در مطالعه کیفیت حرکت که همان مطالعه عینیت است (موضوع شناسی) به تعاریف جدیدی دست می‌یابد. به بیان دیگر اگر کارشناس برای هر موضوع در جهان هستی حکمی قائل باشد، موضوع‌شناسی وی با معارف فلسفی‌اش ربط پیدا می‌کند. در واقع مدل و نمونه عینی (موضوع) همان کیفیت حرکت است. حال آیا می‌توان کیفیت حرکت را جدای از فلسفه حاکم بر حرکت مطالعه نمود؟

موضوع‌شناس قدرت عملکرد نمونه‌های عینی را مجرد از جهت حرکت بررسی نمی‌کند. بلکه معیار صحت و اصول موضوعه‌اش در ربط با آن می‌باشد. موضوع‌شناسی که معتقد به اصالت حس است، معیار صحتش قدرت عملکرد عینی بشرط لا می‌باشد. یعنی در صورتی که مدل پیش‌فرضهای ذهنی او را اثبات کند، صحیح و قابل دفاع است. به عنوان مثال برای یک فرد مادی «مهر کربلا» به عنوان یک مدل و نمونه عینی به هیچ وجه هماهنگ با ذهنیات وی نیست. لذا وجود این شیء را زاید و غلط پنداشته و به بیان دیگر براساس معیار صحت خود این مدل را نفی می‌کند.

بنابراین، در بحث روش موضوع‌شناسی، اصل مطلب چگونگی استفاده و به کارگیری ابزار تمیز نیست، بلکه بحث بر سر خود ابزار تمیز می‌باشد؛ یعنی باید دید این ابزار منسوب به چه پیش‌فرضی است؟ منسوب به چه ارتکازات و فرهنگی است؟ همچنان که می‌دانید، کفار توسط همین ابزار بر مسلمین مسلط شده‌اند و روشن است که برای تغییر هر نظامی باید ابزار آن را تغییر داد. در این صورت روش موضوع‌شناسی قابل مطالعه بوده و باید دید که متخصص چگونه تمیز داده و ابزار، یعنی اصول موضوعه وی چه بوده است؟ آیا براساس وحی اتخاذ روش نموده یا براساس مطلق عقل بشری؟

رجوع به کارشناس ملحد

برای اجرای احکام الهی، نیازمند ساختن مدل‌هایی هستیم که زمینه ساز قرب الهی باشند. مدل‌هایی که در ساخت آنها باید از ابزار و روش خاصی استفاده شود و مهارت‌های لازم کسب گردد. لیکن تا زمانی که به این ابزار و روش دست نیافته‌ایم نمی‌توانیم جریان امور مسلمین را متوقف کنیم. برای مثال پس از پیروزی انقلاب حضرت امام دستور بازگشایی ادارات و سازمان‌های دولتی را صادر کردند. روشن است که این دستور به معنای بی‌نقص بودن نظام ادارات نبوده بلکه به این معناست که تکلیف شرعی به میزان علم و قدرت است و در هنگام ضرورت می‌توان به کارشناس ملحد مراجعه کرد. اما رجوع به کارشناس ملحد به معنای رفع تکلیف از مسلمین نیست و فراوانی آنها لزوم کارشناسان اسلامی را از بین نمی‌برد.

ولایت فقیه و کارشناسی اسلامی

بحث موضوع‌شناسی را می‌توان به عنوان یکی از بهترین راه‌های ورود به بحث ولایت فقیه طرح کرد. بدین معنی که امروزه در دنیا کلمه توحید در معرض

خطر بوده و هیچ فقیهی تاکنون در مقابل این تهاجم حکم به تسلیم نکرده است همه در قیام برای دفع تهاجم متفق‌القولند، اما آیا این قیام بدون داشتن نظام حکومتی و استقرار ولایت فقیه امکان‌پذیر است؟

در حال حاضر بحمدالله ولایت سیاسی در جامعه ما پیاده شده است، اما ولایت فرهنگی هنوز محقق نگشته است؛ زیرا تحقق این ولایت با گرفتن ابزار از دست کفار صورت می‌پذیرد. به عبارت دیگر، ابزار مطالعه عینیت باید با احکام هماهنگ باشد و لذا تحقق ولایت فقیه، نیاز مبرم به موضوع‌شناسی اسلامی دارد.

بنابراین، همه مسلمین برای تحقق امر ولایت مکلف به دفع تهاجم می‌باشند. چه در غیر این صورت التزامات قلبی و معارف نظری مسلمین تحت ولایت حق بوده، اما عمل برنامه‌ریزی مدیریت و ابزارسازی آنها تحت ولایت کفر خواهد بود.

بخش سوم: کل‌نگری

از مجموعه مطالب بخش‌های گذشته درمی‌یابیم که شناخت موضوعات عینی و عناوین کلی جهت ساختن عینیت و موضوعات جدید امری ضروری است. اما باید دید که شناخت صحیح موضوعات با چه روشی امکان پذیر می‌باشد. برای بیان این مطلب ابتدا باید تعریفی اجمالی از موضوع داشته باشیم. به تعبیری ساده می‌توان موضوع را چنین تعریف کرد: موضوع یعنی «کل مرکب در حال تغییر». لازمه شناسایی «کل» دسته‌بندی و ساده نمودن اوصاف است که به دو صورت امکان پذیر می‌باشد: ۱- کلی‌نگری ۲- کل‌نگری

ساده نمودن در روش کلی‌نگری

ساده نمودن اوصاف در روش کلی‌نگری بدین معنی است که خصلت مشترکی را از اشیاء انتزاع نموده تا بدین وسیله یک مفهوم کلی به دست آوریم. به عنوان مثال ما از میان همه درختهای عالم با خصوصیات گوناگون از نظر رنگ، ارتفاع، جنس، میوه، ریشه، ساختمان داخلی و غیره، مفهومی را به نام درخت انتزاع می‌کنیم که این مفهوم کلی بر تمام مصادیق بدون استثناء دلالت می‌نماید. مفهوم مورد نظر ثابت بوده و در عین تغییرات مصادیق، هیچ‌گونه تغییری نمی‌کند. همچنین انتزاع مفاهیم کلی در عالم عینیات تنها به دسته‌بندی موضوعات کمک کرده و شناخت دیگری درباره مصادیق به ما نمی‌دهد. لذا با روش کلی‌نگری نمی‌توان به شناخت صحیح جزئی رسید. در واقع کلی‌نگری در جهت شناسایی

نسبت بین کلیات می‌باشد؛ یعنی این روش، کاری به مصداق نداشته و برای تسهیل امر قیاس و برهان (که خود نیز نسبتی در مرحله ثانی می‌باشد) به کار می‌رود.

ساده کردن در روش کل‌نگری

برای بررسی روش کل‌نگری ابتدا به تعریف کل به عنوان مرکب متغیر می‌پردازیم تا با درک اهمیت محاسبه تغییرات امتیاز این روش را بر سایر روشها دریابیم. می‌دانیم که کیفیات هستی بسیط نبوده و همگی از اجزایی ساخته شده‌اند که با یکدیگر در رابطه می‌باشند. اگر بگوییم اجزا با یکدیگر ربط نداشته یا بعضی اجزاء دارند و بعضی ندارند، در واقع به عدم کارایی و عبث بودن اجزاء اعتراف نموده ایم و حال آن که چنین نیست.

کل، یک مجموعه مرکب است که تغییر کوچکترین جزء آن یا تغییر رابطه بعضی اجزاء با یکدیگر موجب تغییر در کل مجموعه می‌شود. برای روشن شدن مطلب مثالی می‌زنیم:

قیان یک وسیله سنجش بوده که دارای دو بازو و یک پایه می‌باشد. در این وسیله با وصل کردن وزنه به یک بازو و کالا به بازوی دیگر، وزن کالا محاسبه می‌شود. قیان یک مجموعه مرکب است که در آن بین دو بازو، وزنه و کالا، یعنی اجزای قیان ربطی واقعی وجود دارد. اگر شما کفه کالا را اندکی سنگین تر کنید، تعادل دو بازو به هم خورده و برای برقراری تعادل مجدد باید وضعیت مجموعه را تغییر دهید؛ زیرا تغییرات اجزای یک بازو مستقیماً در بازوی دیگر اثر می‌گذارد. البته در اینجا درخود اجزاء تغییری حاصل نشده و فقط ربط بین اجزاء به هم خورده است. اما آیا همیشه همینطور است؟ آیا تغییر ربط، موجب تغییر اجزاء می‌شود؟

پاسخ مثبت است. به عنوان مثال اتومبیل یک مجموعه مرکب است و وقتی شما فشار پای خود را بر روی پدال گاز تغییر می‌دهید، ربط اجزاء تغییر کرده و سرعت زیاد یا کم می‌گردد. میزان فشار پای شما و تعداد چرخش چرخ‌های ماشین ربط خاصی وجود دارد که تأثیر و تأثر متقابل دارند. اما بدین‌گونه نیست که این تغییر در خود اجزاء بی‌تأثیر باشد. به این معنا که وقتی سرعت زیاد می‌شود اصطکاک بیشتر موجب حرارت بیشتر شده و حرارت در وضعیت مولکولی تغییر ایجاد می‌کند. تا جایی که ممکن است اصطکاک زیاد، مقاومت مولکولی اجزاء را درهم بشکند. می‌بینیم که با تغییر ربط بین اجزاء در خود اجزاء تغییر حاصل شده است. پس می‌توان تغییرات ربط را در کل مرکب به دو دسته تقسیم کرد:

۱- تغییراتی که موجب تغییر اجزاء نمی‌شود.

۲- تغییراتی که در اجزاء ایجاد دگرگونی می‌کند.

اما از بیان این مطلب در پی کسب چه نتیجه‌ای هستیم؟ برای ساختن موضوع جدید که در واقع کل مرکب متغیر می‌باشد ناگزیریم تغییرات ربط و تغییرات اجزاء را محاسبه کنیم. اگر نتوانیم به محاسبه تغییرات یک مجموعه دست یابیم، قادر به شناسایی واقعی موضوعات نبوده و موفق به ساختن مجموعه‌هایی که متناسب با فلسفه ارزشها و معیارهای صحیح باشد نخواهیم شد.

به عنوان مثال اگر بخواهیم ماشینی بسازیم که اجزاء آن در سرعت بسیار بالا مقاومت مولکولی متناسب داشته باشند، مجبوریم رابطه بین اجزاء با یکدیگر، خصوصیات اجزاء و تأثیر تغییرات روابط در اوصاف اجزاء را ارزیابی کنیم. به بیان دیگر تغییرات چه در اجزاء و چه در روابط باید محاسبه کمی شوند تا بتوان

از آسیب‌های احتمالی و تغییرات مخرب پیش‌گیری نموده و تغییرات مطلوب و مفید را در مجموعه، پیش‌بینی و محاسبه کرد.

کل مرکب در حال تغییر

حال اگر روشی قادر به محاسبه تغییرات نباشد و یا به اصل تغییر در شناسایی موضوعات توجه نکند، آیا می‌تواند شناخت صحیحی از موضوع داشته باشد؟

برای بیان مطلب مثالی می‌زنیم:

شاید در ابتدا پول به معنای قدرت خرید، یک شیء بسیط و غیر مرتبط با امور دیگر به نظر بیاید. در حالی که اینگونه نیست؛ زیرا زمانی با یک اسکناس ۱۰۰ تومانی فرضاً ۲۰ کیلو برنج خریداری می‌شد، حال آنکه هم اکنون با چنین مبلغی ۲ کیلو برنج نیز به سختی به دست می‌آید. این امر به این معناست که ارزش پول در حال تغییر بوده و به نحوی بین پول شما با رفتار کل واحد ارتباط وجود دارد. حال باید دید تغییر این رفتار پولی به چه عواملی وابسته است؟

یکی از عوامل تغییر در رفتار پولی، بانک است. بانک؛ یعنی مرکزی که رفتار اعتبارات یک جمع را سازماندهی می‌نماید و می‌تواند با روشهایی تغییرات پول شما را کنترل کند. مسلم است روشهایی همچون وام، مسابقه و جایزه، تشویق به پس‌انداز، ارتباط با سرمایه‌داران و به خصوص کارخانه‌داران بزرگ، تحکیم نظام تمرکزی تولید، اخذ بهره‌های کلان و مسائلی از این قبیل در نظام پولی جامعه و در نتیجه افراد آن موثر خواهد بود.

علاوه بر بانک، مجلس نیز در تغییرات روابط پولی سهیم است؛ زیرا اگر فرضاً مجلس اعتبار شبه پول (چک) را بالا یا پایین بیاورد، روابط به هم می‌خورد. مثلاً اگر مجازات کشیدن چک بی‌محل را از ۶ ماه به ۶ سال افزایش دهد یا از ۶ ماه

به ۶ روز تقلیل دهد مسلما در ممانعت یا تشویق مردم در این کار مؤثر خواهد افتاد.

روابط اجتماعی یکی دیگر از عوامل موثر در ارزش پول می‌باشد. به عنوان مثال می‌توان ساختن خانه را به صرف مردم ندانسته و این امر را انباشتن سرمایه و راکد گذاشتن آن قلمداد کرد. در حالی که از طرف دیگر شأن برخی افراد دارا بودن منزل شخصی را اقتضاء می‌کند و لذا آنها از سود گذشته و به خرید خانه مبادرت می‌ورزند.

یکی دیگر از عوامل تغییر در رفتار پول حجم تولید است؛ یعنی اگر قدرت تولید در جامعه بالا رود و کالا به‌طور فراوان عرضه گردد، ارزش پول بیشتر شده و برعکس اگر حجم عرضه کالا پایین آید شما با پول زیاد قدرت خرید اندکی خواهید داشت.

بنابراین، برای تعیین ارزش واقعی پول ناگزیریم آن را به عنوان یک کل در حال تغییر بدانیم. همچنین برای آسیب‌شناسی، جلوگیری از آفات و ایجاد تغییرات مطلوب و مفید باید از روش کل‌نگری استفاده کنیم که قدرت مطالعه و محاسبه تغییرات مذکور را داشته باشد.

ضرورت محاسبه تغییرات

اگر روش، قادر به نظر دهی درباره تغییرات نباشد نمی‌تواند در مورد عینیت نظر دهد و در نتیجه سرنوشت مصادیق یعنی عینیت و ابزار زندگی به دست کفار خواهد افتاد. کفار با مطالعه و محاسبه تغییرات به ساختن موضوعاتی که زمینه ساز فلسفه مادی آنها باشد دست می‌یابند و مسلمین به دلیل نداشتن ابزار برای مطالعه عینیت قادر به جلوگیری از تهاجم کفر بر توحید نخواهند بود. به بیان دیگر ضعف کفار نداشتن فلسفه الهی و انسانی و ضعف مسلمین نداشتن ابزار و

روش مطالعه موضوعات می‌باشد. فرهنگ کفر به دلیل آن که علم را مستقل از فلسفه می‌داند^۱ از آن به عنوان ابزاری در جهت مقاصد شوم خود استفاده می‌کنند و مسلمین به دلیل آن که به جهت‌دارا بودن علوم توجه نمی‌کنند و خود را با ابزار اسلامی مجهز نمی‌نمایند و کلاً محاسبه تغییرات را در نظر ندارند، تا کنون نتوانسته‌اند ابزار و موضوعاتی که یاد آورنده و تذکر دهنده فلسفه الهی شان باشد بسازند، لذا همیشه احکام در مراحل تحقق عملی با موانعی که معلول این دوعلت می‌باشد روبرو بوده است.

۱- البته کفار در عمل فلسفه خود را حاکم بر علم می‌دانند، اما در بیان و تعاریف علوم را مستقل معرفی می‌کنند.

بخش چهارم: کشف معادلات حاکم بر کل

در بحثهای گذشته به این نتیجه رسیدیم که موضوعات عینی «مرکبهای متغیری» هستند که برای شناخت آنها نیازمند روشی با قدرت مطالعه و محاسبه تغییرات هستیم. به این منظور کل را تعریف نموده و به روش کل‌نگری اشاره کردیم. اکنون در این بخش روش کل‌نگری رایج‌تر مورد مذاقه قرار می‌دهیم و برای روشن ساختن آن مطالبی پیرامون روش استقراء، روش کشف معادلات و مقایسه این دو روش بیان می‌کنیم.

روش استقراء

در روش استقراء که آن را برای شناخت کیفیات گوناگون عالم به کار می‌گیریم می‌بایست یک یک مصادیق را مورد تجربه و آزمایش قرار داده و از هر آزمایشی، تجربه و اطلاعاتی به دست آوریم. این جزئی‌نگری به دلیل عدم توانایی احاطه بر روابط نمی‌تواند روش مناسبی جهت مطالعه کل باشد. در این روش تعداد تجربه و آزمایشی که انجام می‌دهیم هیچ‌گاه کمتر از تعداد نتایج حاصله نخواهد بود.

برای روشن شدن مطالب مثالی می‌آوریم: قیان وسیله‌ای جهت اندازه‌گیری وزن اشیاء است. چنانچه بخواهیم بازوی قیان را با روش استقراء علامت‌گذاری کنیم ناگزیریم ابتدا وزنه‌های مختلفی را با ترازوی دیگری وزن نموده و با قرار دادن هر یک از آنها روی بازوی مخصوص کالا، میله قیان را در حالت تعادل

علامت گذاری نماییم. به این ترتیب که فرضا در آزمایش اول وزنه ۵ کیلویی در آزمایش دوم وزنه ۱۵ کیلویی و در آزمایش سوم وزنه ۲۵ کیلویی را قرار داده و علامت گذاری می‌نماییم و به همین ترتیب ادامه داده تا سراسر بازوی قپان علامت گذاری شود. در اینجا در می‌یابیم که برای دریافت هر نتیجه نیازمند تجربه بوده و تعداد نتیجه‌ها همیشه برابر با تعداد تجربه هاست. همچنین در این نوع درجه‌بندی، علامت‌های مختلفی برای وزن‌های گوناگون به دست می‌آید، اما رابطه میان علامت‌ها در نظر گرفته نشده و این خود نقص روش است. روشن است که چنین روشی برای مطالعه کیفیات عالم نارسا و ناقص می‌باشد.

روش کشف معادله

بهترین روش برای مطالعه کیفیات روشی است که قدرت مطالعه و محاسبه روابط اجزاء یک کل را دارا باشد؛ یعنی با کشف معادلاتی که رابطه خصیلت‌های اجزاء را نشان می‌دهد انسان از آزمایش‌های مکرر و طولانی بی‌نیاز می‌شود.

روش کشف معادله در مطالعه کل بدین معناست که به جای یک آزمایش برای کسب یک نتیجه، معادله‌ای کشف می‌گردد که بر کل مصادیق و کیفیات مشابه قابل تطبیق باشد. جهت وضوح بیشتر مطلب، راه دوم علامت گذاری میله قپان را در مثال فوق بررسی می‌کنیم:

چنان چه ما بین اجزای قپان که شامل کفه، وزن، بازو، شاخص وزنه و کالا می‌باشد، معادله‌ای کشف نماییم می‌توانیم حالت تعادل بازو را در شرایط مختلف پیش بینی کرده و با اندازه گیری طول بازو آن را علامت گذاری کنیم. این معادله عبارت است از:

$$\text{بازوی مقاوم} \times \text{نیروی مقاوم} = \text{بازوی محرک} \times \text{نیروی محرک}$$

با کشف این معادله می‌توان بدون این که حتی نیاز به یک آزمایش باشد هزاران قپان با اندازه‌ها، ابعاد و جنس‌های گوناگون ساخت. در واقع آنجا که علت و معلول به طور جزئی ملاحظه شود از یک آزمایش فقط یک قانون به دست می‌آید. لیکن اگر علت و معلول در یک معادله قرار گیرد، قانونی شامل به دست می‌آید که مصادیق بسیاری را تحت شمول خود قرار خواهد داد.

در گذشته‌های دور وقتی درباره چربی اشیاء سوال می‌شد، می‌گفتند: چربی اشیاء از روغن است و اگر از چربی روغن می‌پرسیدند، پاسخ می‌شنیدند که چربی روغن از خودش است. بنابراین، سخن به روغن و شیء‌ای که دارای چنین اوصافی است ختم می‌شد. اما بعد از کشف مولکول و اتم پاسخ تازه‌ای برای این سؤالات به دست آمد. در این پاسخ اظهار می‌شد که لزوجتی که نام آن را چربی می‌گذارند وضعیت مولکولی خاص ذرات و آرایش الکترونی خاص اتم‌های روغن است. پس از آن و با کشف معادله آرایش الکترونی روغن، از رقیق‌ترین آنها گرفته تا روغن‌های بسیار غلیظ قابل تولید و تهیه خواهد بود و این امر بدون اینکه نیاز به آزمایشات مکرر و طولانی باشد انجام می‌پذیرد.

علل و معالیل نسبی

اکنون با توجه به مطالب و مثالهای فوق دامنه مطالب را وسیع‌تر می‌کنیم و گامی فراتر می‌نهیم. بدین معنی که اگر بتوانیم بین کیفیات گوناگون هستی معادلاتی به دست آوریم، می‌توانیم یک کل را در آن مجموعه مطالعه و محاسبه کنیم. به عبارت دیگر، در صفحات قبل تنها کشف معادله را در محاسبه کمی خصلت اجزاء یک کل بیان کرده‌ایم، اما در اینجا رابطه کل را با کلهای دیگر ملاحظه و بررسی می‌نماییم. این روش را روش کل‌نگری نامیده و در آن علل و

معالیل را به طور نسبی و در رابطه با یکدیگر (نه به صورت منفک و مجزای از هم) می‌سنجیم.

روش کل‌نگری مؤید این واقعیت است که عالم هستی سیستم کاملی بوده و در آن تمامی پدیده‌ها از روی حکمت و عدالت پدیدار شده‌اند. همچنین هستی هر یک مستلزم وجود دیگری است و همگی با هم در ارتباط و تبادل اثر می‌باشند.

به عنوان مثال چنان چه بتوانیم نسبت بین نور و حرارت و صوت را محاسبه کمی کرده و معادله آن را کشف نماییم، خواهیم توانست این معادله و قانون را در تمام دستگاه‌های نوری و حرارتی و صوتی به کار ببریم و چه بسا بتوان با این معادله دستگاه‌هایی ساخت که بتواند نور، گرما و صوت را تبدیل یا ترکیب کند. مانند اینکه در الکتروموتور رابطه‌ای میان حرکت الکتریسیته و نیرو وجود دارد. چنان چه این رابطه کشف شده و معادله تبدیل آنها به دست آید می‌توان از کوچکترین الکتروموتورها مانند پنکه‌های بسیار کوچک تا بزرگترین آنها مانند الکتروموتورهای بسیار بزرگ کارخانه‌های سیمان که آسیابی فکی داشته و سنگهای چند تنی را خرد می‌کنند ساخت. یعنی با کشف و محاسبه کمی رابطه میان چند کیفیت مختلف از عالم هستی، معادله‌ای به دست می‌آوریم که بر مصادیق گوناگون و مختلفی حاکم بوده و شمولیت آن از معادلات قسم اول - که فقط رابطه اجزاء یک کل را محاسبه می‌کند - بسیار بیشتر خواهد بود.

همچنین با دستیابی به وضعیت اتمی (یعنی آرایش الکترونی پدیده‌ها)، رابطه میان کیفیات مختلف قابل محاسبه بوده و با کشف قوانین هر یک به آسانی می‌توان کیفیتی را به کیفیتی دیگر تبدیل نمود. مثلاً با وارد آوردن انرژی مکانیکی

خاصی، نور و صوت را به یکدیگر تبدیل کرده و یا فرضاً با کشف تفاوت میان ذغال و الماس با ایجاد تغییرات مطلوب در ذغال الماس به دست آوریم.^۱ بنابراین، نتیجه می‌گیریم که علت‌یابی در روش کل‌نگری با توجه به تعریف کل که مرکب متغیر است، بررسی علل و معالیل نسبی (نه جزئی) است؛ یعنی عوامل در نسبت با یکدیگر و نه به صورت مجزا و جزیی سنجیده می‌شوند. همچنین با کشف معادلات حاکم بر روابط بیش از مقدار تجربه‌ها، استنباط دریافت می‌گردد. به طوری که لازم نیست برای به دست آوردن یک محصول چند تجربه انجام گیرد.

صدق معادلات صحیح در مصادیق گوناگون

با کشف معادلات گوناگون بین اجزاء یک مجموعه و همچنین بین کیفیات مختلف می‌توان مدلهای و نمونه‌های عینی بسیاری ساخت. مدلهایی که به هر میزان کامل‌تر باشند معادله وسیع‌تر و شامل‌تر دارند. اما آیا هر معادله‌ای در هر نسبتی صحیح است؟

برای بررسی و کشف صحت و سقم یک معادله فرضاً ۱۰ گروه را به تحقیق وا می‌دارند، چنان‌چه نتیجه بررسیها هماهنگ با تئوری باشند، موفقیت تئوری محرز می‌شود. لیکن اگر نتایج بررسی گروه‌های تحقیقاتی با تئوری متناقض باشد،

۱ - ناگفته نماند همانگونه که بشر در گذشته‌های دور در اطلاعات پیرامون روغن به نقطه ای می‌رسید که دیگر پاسخی نداشت، امروز نیز وقتی به آرایش الکترونی اتمها می‌رسد سوالات بسیاری وجود دارد که برای آنها فعلاً پاسخی پیدا نمی‌کند. لیکن بین این دو فقدان پاسخ تفاوت زیاد وجود دارد. در اطلاعات اولیه راجع به روغن سخنی از معادله و قانون روغن در میان نبود، بلکه مسئله چربی فقط بین روغن و فرضاً کنجد و بادام مطرح می‌گردید که می‌گفتیم چربی روغنی است که از کنجد به دست می‌آید، اما در اطلاعات بعدی قانون و معادله چربی به دست آمد و گرچه مجهولات بسیاری نیز در این جا وجود دارد، اما موضوع بر سر تفاوت بین این دو روش شناسایی است.

کار موفق نبوده و باید به دنبال تئوری جدیدی رفت. این برنامه‌ریزیها تا آنجا ادامه می‌یابد که میان تئوری و بررسی‌های تحقیقاتی هماهنگی ایجاد شود. به بیان دیگر نسبتی که میان اوصاف یک مدل یا مجموعه وجود دارد جهت محاسبه کمی به چند گروه تحقیقاتی سپرده می‌شود و نتایج بررسیها روشنگر دو مطلب خواهد بود.

۱- مشاهدات گروه‌های تحقیقاتی می‌تواند ملاک چگونگی نسبت تأثیر قرار گیرد.
 ۲- نتیجه تحقیقات گروه‌ها، صحت یا غلط بودن مدل یا تئوری ارائه شده را اعلام می‌دارد و چنانچه مدلها بر اساس معادلات غلط ساخته شده و فاقد قدرت عملکرد عینی باشند، باید تحقیقات را برای یافتن معادلات صحیح ادامه داد.
 از آنجا که صدق معادلات در مصادیق گوناگون اتفاقی نیست و تابع قانون علیت می‌باشد، زمانی که میان نتایج آزمایشات جزئی تناقض پیش آید و ربط مشترک کشف نشود، می‌بایست به دنبال علت آن رفت. اگر علیت و رابطه‌ها کشف گردد می‌توان برای همه مجموعه‌ها معادله‌ای را صادر کرد، اما اگر قضیه را اتفاقی بدانیم؛ یعنی علت ارتباط خصلتها مجهول بماند نمی‌توان معادله را در سایر مجموعه‌ها به کار برد.

زمانی که در یک برنامه‌ریزی تحقیقاتی با انجام ده آزمایش و جمع‌بندی مشاهدات، مشخص می‌گردد که قدرت کاربرد یک مدل تاچه نسبت است، در واقع پاسخ هزاران و شاید میلیون‌ها سؤال مختلف داده شده است؛ یعنی پوشش نسبت تأثیری که به دست آمده بسیار بیش از آزمایشات انجام شده است.

البته گاهی نیز ممکن است برای یافتن پاسخ مسئله‌ای صدها آزمایش انجام شود تا تنها یک مدل و نسبت تأثیر مشخص گردد که در چنین مواردی کار بسیار

مشکل می‌باشد، لیکن در عوض میدان تأثیر، قلمرو و عملکرد پاسخ به دست آمده بسیار وسیعتر از قبل خواهد بود.

مجموعه‌نگری

اکنون مقداری به درک مطلب نزدیک شده و دریافتیم که برای مطالعه کل به روشی نیازمندیم که دو نکته را اصل قرار دهد.

۱- روش مورد نظر باید کل را نه به صورت مجزا و مجرد، بلکه در ارتباط با سایر کیفیات عالم شناسایی کند و در واقع به بررسی کل در یک مجموعه پردازد. زیرا همه پدیده‌های عالم لازم و ملزوم یکدیگر بوده و هیچ ذره‌ای از حیطه حکمت و عدالت خارج نیست. به عبارت دیگر برای مطالعه عالم هستی باید روشی را به کار بست که با آن هماهنگی داشته باشد و روش مجموعه‌نگری از آنجا که واقعیت سیستمی بودن عالم را اصل قرار می‌دهد هماهنگی لازم را با جهان خلقت در بر دارد.

۲- از آنجا که در همه پدیده‌ها تغییر و دگرگونی راه داشته و هیچ کیفیتی ثابت و یکسانی ندارد، روشی که برای شناسایی این پدیده‌ها به کار می‌رود باید اصل تغییر را در نظر بگیرد. روش مجموعه‌نگری به این مهم نیز توجه دارد و در آن کل در حال تغییر (نه کل منهای تغییرات عوامل ایجاد کننده این تغییر) مورد مطالعه قرار می‌گیرد. بنابراین مجموعه‌نگری از این جهت نیز با نظام هستی هماهنگی دارد.

ارتباط کل‌نگری (مجموعه‌نگری) با مکتب

در خاتمه این سوال مطرح می‌شود که آیا روش کل‌نگری به مکتب ربط دارد؟ توصیف عینیت از فلسفه و مکتب و مذهب مستقل است یا مربوط؟ چنان چه مربوط باشد، روش کل‌نگری که روش توصیف عینیت است دارای وجوه

اسلامی و غیر اسلامی است، ولی در صورتی که موارد مذکور به یکدیگر مربوط نباشند توصیف ملحد از کل با توصیف مسلم تفاوتی نخواهد داشت. بر فرض اینکه روش کل‌نگری، اسلامی و غیراسلامی داشته؛ یعنی با معارف و کلیات موجود در فلسفه مربوط باشد، باید نظر مکتب در مورد مبتدا و غایت حرکت کل هستی در مطالعه پدیده و سپس ساختن مدل و موضوع موثر افتد. چگونگی حرکت نمی‌تواند مطلقاً از اصل حرکت و ابتدا و انتهای آن منفک باشد و سمت‌گیری حرکت مدلهای در جهتی است که کل نظام هستی به آن سو در حرکت می‌باشد.

زمانی که معنای رشد، نکث، تعالی، تنازل و مفاهیم ارزشی و اخلاقی بالمآل مدلهای، عینیت و روابط جامعه که همگی زمینه تحقق معارف هستند دگرگون می‌شوند، در آن صورت عینیات یا در جهت ایجاد سعه‌ای برای اهواء خواهد بود و یا برای تقوا ایجاد ضیق می‌نماید.

ارتباط مجموعه‌نگری و مدل‌سازی نه فقط در سطح کمیات عینی که در بخش نظام‌سازی نیز وجود دارد. احکام مکتب اسلام در مرتبه اقتضاء و انشاء دارای نظام است چنان که ما مجموعه احکام را به شکلی نظام دهیم که به جای رشد برای مسلمین نکث ایجا کند به هدف احکام نرسیده ایم. به عبارت دیگر هیچ کس در این مسئله که یک یک احکام و فرامین الهی واجب الطاعه هستند شکی ندارد، اما اگر همین احکام به شکلی در کنار یکدیگر قرار گیرند که ناخودآگاه زمینه‌ای برای تسلط کفار بر مسلمین و یا تسلط اهواء بر تقوا باشند، مسلماً نظام‌سازی صحیح نشده است.

نتیجه آن که در روش کل‌نگری با مجموعه‌نگری با تغییر نسبت‌ها، ایجاد نوع خاص رابطه‌ها و در نظر داشتن عوامل گوناگون در شناسایی کل دگرگونی

کشف معادلات حاکم بر کل ■ ۴۱

ایجاد شده و به همین دلیل می‌گوییم روش کل‌نگری خود دارای وجوه اسلامی و الحادی است.

بخش پنجم: مدل سازی

در بخش های گذشته مطالبی پیرامون موضوع و نیاز به موضوع شناس اسلامی مطرح شد. همچنین دانستیم که کارشناسی اسلامی موضوعات، نیازمند روش خاصی است که بتواند کیفیات و پدیده ها را در مجموعه و با در نظر داشتن اصل تغییر، مطالعه و شناسایی کند. به دنبال آن به لزوم محاسبه کمی تغییرات که از ضروریات روش مورد نظر است اشاره شد. آنگاه به بحث هماهنگی این روش با نظام هستی پرداخته و چنین روشی را کل نگر یا مجموعه نگر نامیدیم. اکنون در این بخش به قدرت عملکرد روش کل نگر و کاربرد آن که ساختن مدل و نمونه عینی است می پردازیم.

بررسی علل و معالیل نسبی در روش کل نگر

در روش کل نگر علل و معالیل جزئی یا علل و معالیل کلی مورد مطالعه نیست، بلکه نسبت بین کلیات که علل و معالیل نسبی نامیده می شود، مورد بررسی و محاسبه قرار می گیرد.

علل و معالیل جزئی به معنی نسبت و رابطه بین جزئیات یک پدیده است. بنابراین فقط صدق به یک فرد داشته و یا در مورد افرادی که تعیین شخصیه خاصی را دارا باشند صادق است. لذا بررسی این دسته از علل شمولیت کافی ندارد و به علت همین محدودیت، موضوعات و روابط از دایره مطالعه و محاسبه آن خارج می ماند.

علل و معالیل کلی نیز مانند علل و معالیل جزئی متفاوت با روش کل‌نگری است؛ زیرا بررسی این دسته از روابط به ساختن مفاهیم کلی و انتزاعی در ذهن انسان منجر می‌گردد که در یک ربط منطقی صحیح و به کمک ابزار عقل به شناسایی فلسفه هستی و درک مخلوقیت جهان منتهی می‌شود.

ساخت نمونه‌های فیزیکی و عینی با روش کل‌نگری

دستیابی به یک نظام فکری فلسفی صحیح در تفسیر جهان، لازمه روش کل‌نگری است. در این روش شناخت، نسبت بین کلیات مورد بررسی قرار می‌گیرد تا با توجه به تغییرات یک کل در مجموعه، کشف معادلات تغییرات و محاسبه کمی نسبت تاثیرها، توانایی ساخت موضوعات جدید هماهنگ با نظام وحی و احکام الهی در مسلمین ایجاد شود؛ زیرا ساختن مدل و نمونه عینی به مسلمین این امکان را می‌دهد که عینیت را به نفع احکام دگرگون سازند و موانع تحقق احکام را از میان بردارند.

به عبارت دیگر عملکرد و کاربرد روش کل‌نگری ساختن نمونه‌های عینی و تجربی یا به تعبیری مدل‌سازی می‌باشد.

برخی معتقدند که عینیت و جهان مصنوعات (به تعبیر آیات و روایات «دنیا») هر چه باشد مهم نیست و این مسلمان است که باید خود را سالم و پاک نگه داشته و تحت تأثیر قرار نگیرد، اما این عقیده با مصارف و مختصات اسلام هماهنگ نیست؛ زیرا توجه و ساختن و پرداختن به دنیا به عنوان وسیله تقرب به خدا یکی از نقاط قوت این دین است. قدرتی که اسلام در بین مسلمین ایجاد می‌کند تنها در زمینه فکری و عبادی نیست و بلکه در همه ابعاد است. به همین دلیل ساختن عینیت به وسیله مسلمین نباید با فلسفه الهی ایشان متناقض باشد، بلکه باید آن‌ها را در تقرب به خالق جهان یاری نماید.

کاربرد روش کل‌نگری در درک کلیات هستی

در مباحث گذشته پیرامون ساده کردن در روش کلی‌نگری یا انتزاعی گفته شد که گاه در بین تعینات و مصادیق گوناگون خصلت مشترکی را کشف و آن را از سایر خصلتها انتزاع می‌کنیم.

به عنوان مثال بین لیوان، بشقاب، زیرسیگاری و... خصلت مشترک ظرفیت را از سایر خصائل جدا می‌نماییم. مفهوم کلی ظرفیت که از انتزاع این خصلت در ذهن انسان ایجاد می‌گردد، بر مصادیق بسیار زیادی حاکم می‌باشد. مصادیقی که در آنها قیود خصوصیات شخصیه در نظر گرفته نشده است.

در باب مفاهیم ذهنی نیز انسان می‌تواند خصلت مشترکی را ملاحظه و انتزاع کند و به یک مفهوم کلی برسد. اثبات مخلوقیت جهان و حقانیت معارف حقه الهی نیز از همین طریق حاصل می‌شود. انسان در بین تمام تعینات و کیفیات، خصلت مشترک نیازمندی را انتزاع کرده و از آنجا به مفهوم کلی نیاز به یک بی‌نیاز دست می‌یابد و به دنبال آن نیز حقانیت وحی اثبات می‌شود.

در واقع می‌توان گفت که روش ساده کردن مذکور برای ساختن مفاهیم کلی در ذهن انسان و درک کلیات هستی کاربرد دارد، اما توانا به ساختن نمونه‌های فیزیکی و عینی نیست و باید به دنبال روشی دیگر جهت ساختن عینیت بود. این روش که باید در پرتو مفاهیم ذهنی فلسفی صحیح انجام وظیفه نماید، همان روش کل‌نگری است.

اصلی و فرعی کردن خصوصیات در روش کل‌نگری

ساده کردن خصوصیات کیفیات در روش کل‌نگری با ساده کردن خصوصیات در روش انتزاعی تفاوت دارد. در روش کل‌نگری خصوصیات را انتزاع و سپس آنها را اصلی و فرعی می‌نماییم.

به عنوان مثال، فلز هادی الکتریسته است. اگر فلز را حرارت داده و مرتباً درجه حرارت را تغییر دهیم، بعضی از خصوصیات فلز تغییر می‌کند. رنگ آن سرخ شده و هر لحظه دمای آن افزوده می‌شود، به حدی که کاملاً با رنگ سابقش متفاوت می‌شود، اما خصلت هدایت در فلز تفاوتی نکرده و در هر حرارتی آن را حفظ می‌نماید.

بنابراین، یک سری از خصلت‌ها در هر پدیده اوصافی اصلی به شمار رفته و در شرایط گوناگون باقی می‌مانند. به طوری که ما پدیده را به آن اوصاف می‌شناسیم. اما یک سری خصوصیات اوصاف فرعی بوده و با تغییر شرایط تغییر محسوس می‌کنند و یا کلاً حذف می‌شوند.

معنای ساده کردن در روش کل‌نگری

ساده کردن در روش کل‌نگری به معنی ملاحظه و محاسبه نسبت بین اوصاف اصلی برای یافتن متغیر اصلی می‌باشد.

کارشناس با کشف و محاسبه متغیر یا متغیرهای اصلی می‌تواند با ایجاد تغییرات مناسب در پدیده به آسیب شناسی، پیش‌گیری و آینده‌نگری اقدام کند و در نتیجه قدرت ساخت مدل مطلوب را به دست آورد.

برای روشن شدن مطلب مثالی می‌آوریم. یک خوار بار فروشی به راحتی می‌تواند جنس انواع نخود را تشخیص دهد؛ که آیا نو یا کهنه است؟ زود می‌پزد یا دیر؟ محصول کجاست؟ مرغوب بوده و در بازار مشتری دارد یا خیر؟ اما اگر فرضاً بخواهد علت ناپز بودن نخود را کشف و آن را درمان کند یا طعم نخود را تغییر دهد، امر سهلی پیش رو نخواهد داشت. بنابراین احتیاج به تأمل و تخصص داشته و باید با شناخت مغیر اصلی، کار خود را بر محور آن متمرکز کند.

همچنین فرضاً اگر کسی بخواهد برای بدنه کشتی یا هواپیما آلیاژی بسازد که در درجه مشخصی از فشار و حرکت دارای مقاومت مطلوب باشد، به سادگی قادر به انجام چنین کاری نخواهد بود؛ یعنی او نیز باید عوامل اصلی ایجاد تغییرات مطلوب را در انواع فلزات در یابد و با محاسبه کمی نسبت بین آنها تغییرات لازم را ایجاد کند.

وحدت ترکیبی بین اجزاء

اوصاف یک شیء با یکدیگر وحدت ترکیبی دارند؛ یعنی نمی‌توان اوصاف را بدون در نظر گرفتن همگی آنها ملاحظه کرد. به عبارت دیگر در یک کل رابطه بین اجزاء مجموعه دوطرفه است. به طوری که کل بدون اجزاء معنا ندارد و اجزاء نیز بدون ملاحظه وحدت ترکیبی که آنها را به صورت یک مجموعه گرد هم آورده قابل ملاحظه و شناسایی نیستند. همچنین در نظر داشتن اصل تغییر در کنار ترکیب ضروری است و نمی‌توان تغییر را جدای از ترکیب دانست.

بنابراین با توجه به این که اوصاف از یک طرف با یکدیگر وحدت ترکیبی دارند و از طرف دیگر دارای قدرت تغییر و دگرگونی هستند باید خصوصیات اصلی را تعیین کرد و سپس نسبت بین آنها را ملاحظه نمود.

تاثیر ارتکازات کارشناس در مدلسازی

کارشناسی که دست اندرکار ساخت مدل و نمونه عینی می‌باشد، مسلماً دارای ارتکازاتی است؛ تلقی او از جهان هستی شکل دهنده نظام فکری اوست و محصول آن عادات، مانوسات و در مجموعه ارتکازات خاصی می‌باشد.

تلاش ما نیز در اثبات این مطلب است که نظام فکری موضوع‌شناس در عمل کارشناسی وی موثر بوده و در غیر این صورت میان متخصص ملحد و متخصص مسلمان تفاوتی نخواهد بود.

به عبارت دیگر، مدل‌سازی و روش کارشناسی با ارتکازات ارتباط داشته و مدل‌های ساخته شده توسط کارشناس موید نظریات و عادات وی می‌باشد. به عنوان مثال منشاء ذهنیات کارشناس ملحد انکار خالق است. در نتیجه فلسفه زندگی وی تنها رفاه و بهره‌وری هرچه بیشتر از هستی بوده و همین امر موجب پیدایش ارتکازات و عادات خاصی می‌گردد. باورهای قلبی عادات و مآنوسات فرد مذکور طالب مدل‌هایی است که هرچه بیشتر ایجاد رفاه، عیش و خوشگذرانی نموده و در واقع اصول موضوعه او حرص در بهره‌گیری از طبیعت مادی است.

در پیش‌روی کارشناس ملحد مدل‌هایی وجود دارد که بعضی با باورهای الحادی سازگار و بعضی ناسازگار هستند. کارشناس مدل‌های ناسازگار را جدا می‌نماید و سعی در محو آنها خواهد کرد. سپس در میان مدل‌های سازگار غور و بررسی کرده تا با ساختن مدل‌های جدید، فلسفه ذهنی خویش را تحقق عینی بیشتری بخشد.

متغیر اصلی

عوامل بسیاری در ایجاد تغییرات یک کل دخالت دارند، اما مسلماً نسبت تأثیر همه آنها یکسان نیست. بنابراین باید عوامل تأثیر را اصلی و فرعی کرد و در میان آنها عاملی را که دارای بیشترین نسبت تأثیر باشد به عنوان متغیر اصلی تعیین کرد. اما چه نیازی به این کار وجود دارد؟

هدف اصلی از کشف نسبت میان کیفیات، شناسایی کل در مجموعه و کشف ارتباط کیفیات با یکدیگر است تا بدینوسیله مدل‌ها و نمونه‌های عینی و در

واقع موضوعات جدید هماهنگ با فلسفه و مکتب الهی ساخته شود. بنابراین برای ایجاد تغییرات لازم جهت حذف تاثیرات مضر و ایجاد تاثیرات مطلوب و هماهنگ با هستی باید عامل اصلی متغیر را کشف کنیم و به کارگیریم؛ زیرا اگر تغییرات را مشاهده نماییم، اما از سرچشمه آنها آگاه نگردیم، قادر به ارائه مدلی با تغییرات دلخواه نخواهیم بود.

برای مثال می‌توان به ساعت‌هایی که در زمان تنظیم شماته و یا سر ساعتها به طور اتوماتیک موسیقی پخش می‌کنند اشاره کرد و به جای آن ساعت‌هایی را فرض کنیم که نه تنها در مواقع معین اذان و اذکار حضرت حق سبحانه تعالی را پخش می‌کند بلکه فقط برای عبادت و تذکر آن تنظیم شوند. در بررسی آثار و اصلی و فرعی نمودن عوامل حاکم بر این دو ساعت می‌گوییم: ساعت موضوع و ابزاری در خدمت انسان است و برای نشان دادن زمان و به منظور تسهیل در محاسبه وی ساخته می‌شود. وقتی عمر انسان باید در بندگی حضرت حق سبحانه تعالی و در خدمت تعالیم تعالی بخش وحی باشد، لازم است که ساعت نیز تذکر دهنده معنای مذکور بوده و به عبارت دیگر موجب قرب انسان به باری تعالی و نه بعد از بارگاه او گردد. لذا بکارگیری این معنی (تقرب الی الله) را در ساعت شناسایی کرده و به ساخت این مدل می‌پردازیم.

چگونگی تعیین اوصاف اصلی

کارشناس براساس اصول موضوعه فکری خود فرضیاتی در مورد مدلی که در ذهن دارد ارائه می‌دهد و آنگاه برای کشف صحت و سقم آن درباره عینیت سؤالهایی می‌پرسد (عینیت به معنای مدل‌های عینی موجود می‌باشد) و برای یافتن پاسخ آنها به تلاش و تحقیق دست می‌زند. وی با آمارگیری و دسته‌بندی اطلاعاتی از مدل‌های عینی موجود به بررسی این مطلب می‌پردازد که آیا نسبت‌های

مفروض و ذهنی در مورد مدل با نسبت‌های تقریبی که از بررسی مدل‌های عینی به دست آمده است هماهنگی دارد یا خیر؟ و در صورت وجود هماهنگی برای یافتن قدرت انطباق و مدل ذهنی با عینیت دست به آزمایش می‌زند.

در اینجا کارشناس با اصلی و فرعی کردن اوصاف در مدل‌های عینی موجود، وصف یا خصلتی را به عنوان پیش‌فرض و اصول موضوعه در ذهن خود اصل قرار داده و ساختن مدل جدید را در پرتو این اصل بررسی می‌کند.

به بیان واضح تر مدل‌های عینی دارای اوصاف بسیاری هستند که کارشناس آنها را با در نظر گرفتن ۲ نکته ذیل اصلی و فرعی می‌کند:

۱- وحدت ترکیبی اوصاف

۲- متغیر بودن اوصاف

سپس یک اصل را در بین اوصاف اصلی به عنوان اصل حاکم یا متغیر اصلی تعیین می‌کند و با محاسبه کمی نسبت‌های میان متغیر اصلی و اوصاف اصلی به ایجاد تغییرات مطلوب در اوصاف اصلی می‌پردازد.

قدرت عملکرد مدل

امر مفروضی که در عینیت به عنوان عامل و متغیر اصلی تعیین شده و مورد سؤال قرار می‌گیرد، چنان چه در همه آزمایشات تایید گردد و معادله آن در عمل موفق و کامل تر از معادله قبلی باشد، قدرت عملکرد خواهد داشت. همچنین استنباطی که توسط این مدل از عینیت می‌شود استنباط کارشناسی نام می‌گیرد.

البته روشن است که هیچ تغییر و نسبت تاثیری بدون علت نیست. به این معنا که اگر مدلی دارای قدرت عملکرد عینی (قدرت ایجاد تغییر و انطباق با عینیت) است، تابع علتی بوده و فقدان عملکرد نیز دارای علتی می‌باشد.

به عبارت دیگر علت انطباق مدل با عینیت، گویای صحت معادله آن و عدم انطباق نیزگویای عدم صحت معادله می‌باشد. لازم به تذکر است که معادله چیزی جز محاسبه کمی ارتباط علتها نیست. بنابراین با کشف معادلات صحیح و در واقع محاسبه کمی ارتباط علتها می‌توان مدلهایی با قدرت عملکرد عینی ساخت.

بخش ششم: رشد و توسعه

دریافتیم که تغییر عینیت با ساختن مدلهای مطلوب امکان پذیر است و این کار با اصلی و فرعی کردن اوصاف در مدلهای عینی صورت می‌پذیرد. به این صورت که براساس اصول موضوعه و باورهای ذهنی مدلهای سازگار را مورد بررسی قرار داده و اوصاف آن ملاحظه می‌شود. در بین اوصاف وصفی که خصوصیت اصلی مدل به شمار می‌رود مغیر اصلی و میان سایر اوصاف نیز آنها که نسبت تأثیر قویتری دارند به عنوان اوصاف اصلی تعیین می‌شوند. سپس با کشف معادله نسبت بین اوصاف اصلی و متغیر، تغییرات مطلوب را در مدل عینی ایجاد نموده تا مدل ذهنی خود را کاملتر و قویتر از مدل عینی موجود بسازیم.

رشد و تعریف آن از دو دیدگاه

تمام تلاشها و تحقیقات موضوع‌شناسی برای درک بهتر توصیف از حرکت صورت می‌گیرد و از آنجا که حرکت بدون هدف و جهت نیست، باید گفت: همه حرکات برای رسیدن به رشد می‌باشد. لذا نمی‌توان رابطه حرکت و توصیف آن را از رشد منفک کرد؛ یعنی نمی‌توان گفت که کار موضوع شناس توصیف حرکت است، اما قادر به شناسایی مقصد این حرکت نیست.^۱

۱ - وجود وجوه اسلامی و الحادی در بخش انسانی امری روشن است و این به دلیل وجود و تعریف کاملاً مغایر از انسان است. اما آنچه در نظر اول روشن نمی‌باشد وجوه متفاوت اسلامی و الحادی در علوم است که این مسئله با درک رابطه حرکت و جهت آن حل می‌گردد.

بنابراین، ساختارسازی در عینیت کاملاً با تعریف رشد انسان هماهنگی دارد. بدین معنی که ایجاد تغییر در عینیت تابعی از تعریف رشد انسان است و چنانچه این پیش‌فرض تغییر کند مدلهای نیز تغییر خواهند کرد.

روشن است که تعریف رشد انسان در دو دستگاه اسلامی و الحادی کاملاً متفاوت می‌باشد. در انسان‌شناسی غرب پیش‌فرض اصلی حکومت شهوات و امیال، علت حرکت انسان تنوع طلبی و حرص در خوشگذرانی است. برنامه ریزان غربی در مسئله توسعه این عامل را تشدید کرده و معتقد هستند که توسعه، پیدایش یک حالت روانی در جامعه است که سنن و نهادها را متأثر کند و موجب رشد دائم التزاید تولید باشد.

منظور از سنتها چیست؟ در بین هر ملتی سنی وجود دارد که با فرهنگ و فلسفه آن ملت هماهنگ است؛ یعنی همراه با تغییر سنن، فرهنگ و فلسفه نیز تغییر می‌کنند. به عنوان مثال سنت ملتی قناعت و سنت ملت دیگری اصالت مصرف می‌باشد. زمانی تعویض منزل، ماشین، مبلمان خانه، لباس، جواهرات و تطبیق آن با مد روز که رهاورد تنوع طلبی غربی بود ما را سخت به خود مشغول می‌کرد، اما امروز ملت ما می‌بایست با تغییر فرهنگ مصرف به فرهنگ قناعت به سنت دیرینه خود بازگردد. توسعه براساس تعریف رشد انسان غربی، مستلزم شناخت هرچه بیشتر منابع و معادن طبیعی جهت افزایش تولید می‌باشد. لذا در ملل غربی تمام تلاش‌ها حول این متمرکز شده و توسعه تنها در این بُعد معنا دارد. حال آن که در جامعه اسلامی تقوا اصول موضوعه است و توسعه براساس رشد مکارم و کمالات انسانی می‌باشد. برای ملاحظه این معنی به الگوی آمارگیری کفار توجه می‌کنیم.

الگوی آمارگیری کفار

مسلمین و کفار با دو پیش فرض کاملاً مغایر اقدام به تهیه الگوی آمارگیری از عینیت می نمایند؛ پیش فرضهای ذهنی آنها در عملکردشان موثر خواهد بود.

به عنوان مثال سوالاتی که در الگوی کفر مطرح می باشد درباره موارد ذیل

است:

۱- سطح تحصیلات

۲- سطح در آمد

۳- سطح مصرف

همچنین موارد مصرف را با جزئیات ذیل مورد سوال قرار می دهند:

۱- آیا خانه ملکی دارید؟

۲- چه نوع منزلی را برای سکونت مناسب می دانید؟ ویلایی؟

آپارتمانی؟ با نمای سنگی؟ با نمای آجری؟ در حومه شهر؟ در

مرکز شهر؟ و...

۳- آیا ماشین شخصی دارید؟

۴- چه مدل ماشینی می پسندید؟

۵- چه نوع غذاهایی بیشتر مصرف می کنید؟

۶- برای مهمانیها چه غذایی تدارک می بینید؟

۷- در سال چند دست لباس خریده و بیشتر از کدام فروشگاهها

خرید می کنید؟ چرا؟

۸- مبلمان منزل شما از چه زمانی تعویض نشده و آیا همراه مد

روز مبلمان خود را تغییر می دهید؟

سوالات بی‌شماری از قبیل موارد مذکور در الگوی آمارگیری کفار مطرح می‌گردد. سوالاتی که همگی پیرامون امور مادی زندگی است؛ زیرا نظام کفر ابزار را در خدمت انسان نمی‌داند، بلکه انسان را در خدمت ابزار قرار می‌دهد و سوالات آن از عینیت تحقق بخش این امر ذهنی است که انسان تنها برای بهره‌مندی از ماده و آثار آن زنده است.

الگوی آمارگیری مسلمین

سوالاتی که کارشناس موحد در آمارگیری از عینیت مطرح می‌کند براساس تعریف وی از هستی و انسان است. موحد نه هوای نفس، بلکه اعتقاد را به عنوان محرک آدمی می‌شناسد و به بیان دیگر شدت حرکت را تابع شدت ایمان می‌داند. کارشناس مذکور زیربنایی‌ترین اصل را در تعریف انسان، جهت‌گیری وی نسبت به هستی به شمار می‌آورد و سایر موارد را زیربنایی و فرعی قلمداد می‌کند. لذا در آمارگیری ابتدا سطح اعتقادات جامعه را می‌سنجد.

به عنوان مثال کارشناس اسلامی پیرامون مسئله اسراف تحقیق و آمارگیری می‌کند تا به میزان حیف و میل در جامعه پی‌برد. سوالات وی از این مسئله در موارد ذیل است:

۱- میزان پای‌بندی جامعه در امور اقتصادی به انجام واجبات و پرهیز از محرّمات

۲- نوع و میزان مصرف غذا و پوشاک

۳- میزان تأثیرتجمّلات و امور غیر ضروری در زندگی مسلمین

۴- نوع کالاهای پر فروش در بازار مسلمین

کارشناس موحد پس از تحقیق و تنظیم پاسخها به این نتیجه می‌رسد که اکثر مسلمین از انجام محرّمات اجتناب کرده و سعی در عمل به احکام و فرامین الهی دارند. در مصارف غذایی از اکل و شرب حرام خودداری می‌کنند و تا آنجا

که ممکن است از دور ریختن غذا اجتناب می‌نمایند؛ یعنی اضافه غذای خود را به مستمند رسانده و حتی ذرات آن را برای پرندگان و حیوانات نگه می‌دارند. در خانه‌های مسلمین تجملاتی از قبیل مبل‌های گران‌قیمت، لوسترهای وزین، ظروف طلا و نقره، تابلوهای نفیس، مجسمه‌ها و زینت‌آلات گران‌قیمت و اشیایی از این قبیل دیده نمی‌شود. در بازار مسلمین کالاهای غیر ضروری تجملی و ساخته دست کفار خریدار ندارد. بسیاری از متخصصین مانند پزشکان، مهندسان و صنعتگران از مراجعه‌کنندگان فقیر مزدی نمی‌گیرند و به همین دلیل چه بسیار از آنها که زندگی بسیار ساده‌ای دارند. ثروتمندان و متمولین مسلمان در امور خیر مانند ساختن بیمارستان، فراهم نمودن مقدمات ازدواج برای جوانان و معالجه بیماران فقیر شرکت فعال دارند. زمانی که خطراتی از قبیل سیل، زلزله، جنگ و غیره پیش می‌آید مسلمین به راحتی از اموال خویش می‌گذرند.

کارشناس مسلمان با ربط دادن نسبت‌های موجود میان پاسخها در می‌باید که مسلمین دارایی خود را اسراف نکرده و به جای مصرف در تجملات، دور ریختن و یا کنز کردن و راکد گذاردن، آنها را در کارهای خیر و مفید مصرف می‌کنند. لذا زندگی آنان برکت خاصی دارد و در جوامع اسلامی، فقیر، مریض، محتاج و سرگردان بسیار کمتر از جوامع الحادی یافت می‌شود.^۱

۱ - البته باید گفت: چنین وضعیتی انشاء الله با درهم شکستن هجوم کفر پیش خواهد آمد؛ زیرا فعلاً به جز مسلمانان واقعی که یاران همیشگی دین خدا و در این زمان یاوران امام امت هستند، باقی مردم به علت هجوم ۲۵۰۰ ساله فرهنگ کفر بر اسلام دچار تجمل، تفاخر، حرص کنز اندوزی و توکل به ماده به جای توکل به خدا شده‌اند. از همین رو برکت از زندگی آنان رخت بر بسته و ترس از نداری و بی‌کسی آنان را به بخل و خست انداخته است. به طوری که با فراموش کردن چشمه‌های برکت الهی چشم به دست بیگانه دوخته اند.

اختلاف در تعیین متغیر اصلی

از آمارگیریهای مذکور که دارای دو پیش‌فرض کاملاً متفاوت بودند در می‌یابیم که متغیر اصلی در نظر کفر، شدت حرکت مادی بوده و به همین جهت سوالات آن‌ها از عینیت پیرامون این متغیر می‌باشد. در واقع نظام کفر با محاسبه نسبت این متغیر با سایر عوامل تاثیر، سعی در ایجاد زمینه مطلوب می‌نماید، اما کارشناسی اسلامی متغیر اصلی را شدت حرکت ایمان دانسته و سوالات خود را پیرامون آن مطرح می‌کند. در معارف اسلامی، انسان هم دارای غرایز حیوانی و هم صاحب عقل می‌باشد و در این میان با ابزار اختیار به انتخاب جهت دست می‌زند. انسان مطلوب در دستگاه اسلام هوی را تابع تقوی قرار داده و سایه به سایه اسوه خویش که نبی اکرم(ص) است حرکت می‌نماید. همچنین حرکت و متحرک در دید او یکی است و هر دو تعلق محض به جلت عظمت دارند.

ضرورت وجود یک تعریف منطقی از رشد

گاهی انسان به اعمال، تنها از آن جهت که شرع مجاز دانسته است نظر می‌کند و از معنای رشد به آسانی می‌گذرد و گاهی نیز بر کلمه رشد متوقف شده و مدل مطلوب را طلب می‌کند.

خوشبختانه برای مسلمانان که رشد را قرب الهی و نمونه مطلوب را در این رابطه می‌جویند، اسوه حسنه یعنی نبی اکرم(ص) وجود دارد. مسلمین آگاهند که در مدل مطلوب اسلامی نمی‌توان امور را براساس هوی دانست و شرط رشد، منسوب بودن آن به اسلام است. اما اضافه بر اینها باید دانست که اگر تعریف منطقی از رشد داشته باشیم، قادر به ارائه برنامه انتقال بوده و با در دست داشتن تفسیر صحیحی از رشد می‌توانیم درباره تناسب و هماهنگی منطق نظر بدهیم، اما اگر قادر به ارائه تفسیر رشد نباشیم، در منطق تفسیر اسیر خواهیم شد.

پایگاه ارزش در میان اقوام مختلف

برای دستیابی به معنای صحیح رشد باید دید ارزشهای موجود در بین جوامع به چه خاستگاه هایی باز می گردند.

در میان برخی جوامع «پسند دل» به معنی ارزش می باشد؛ یعنی آنچه را هوای نفس بطلبد اصل می دانند و آداب و سننی که براساس این پسندها باشد، صحیح و ارزشمند خواهد بود. طبیعی است که جوامع مختلف دارای امیال گوناگون می باشند. بنابراین آداب و سنن تمامی جوامع از این دیدگاه محترم شمرده می شود. باطل بودن این اندیشه نیاز به توضیح ندارد. روشن است که وقتی مقصد انسان هوای نفس باشد، مطلوبها او را به نابودی خواهند کشاند.

برخی دیگر پسندهای عقل را اصل دانسته و عقلای بشری را جهت دهندگان حقیقی تاریخ می دانند. از نظر ایشان آنچه که عقلا بگویند صحیح است و بدون شک و تردید می توان آنها را هدف قرار داد و به سوی آن حرکت کرد، اما از آنجا که عقل بشر مطلق نیست و در تشخیص صحیح از غلط بعضاً به خطا می افتد، باطل بودن این اندیشه نیز قابل اثبات است.

در مقابل دو گروه ذکر شده گروه دیگری تعالیم وحی را مبنا قرار می دهند. از نظر ایشان عقل و نفس از تعیین صحیح عاجز بوده و جهت دهندگان تاریخ، انبیاء و جانشینان آنها هستند که کلام وحی را به مردم می رسانند. منبع ارزشها در این دیدگاه ذات مطلق الهی است و بنابراین خطا در آن راه ندارد.

«پسند دل»، مغلطه ای بزرگ

در این میان گروهی نیز پسند وجدان را به عنوان پایگاه ارزش مطرح می کنند و معتقدند که در میان همه پسندها مسلماتی وجود دارد که کلیه افراد بشر در آن متفق القولند. این مشترکات مانند ناپسند بودن و بدی خیانت، مطلوبیت امانتداری،

ارزشمند بودن ایثار، مذموم بودن حق‌کشی، اصالت احقاق حق، بدی ظلم و خوبی عدل بوده و از آنجا که وجدان بشری در هر شکل، رنگ، آداب و سنن و ملیتی به این حسن‌ها و قبیح‌ها معترف است، می‌توان آن‌ها را قدر مشترک ارزشها دانست.

در پاسخ به ادعای گروه مذکور باید گفت: مفاهیمی چون بدی ظلم و خوبی عدل، بدی خیانت، مطلوبیت امانت و... در شکل کلی مورد اتفاق همه افراد بشر می‌باشد. لیکن در شکل عینی این گونه نیست و هر مکتبی مفاهیم مذکور را به گونه‌ای خاص معنا می‌نماید.

به عنوان مثال آیا مصداق عینی حق‌کشی و احقاق حق در طرز تفکر امریکایی و اسلامی یکسان است؟ زمانی که هیتلر جهان را در آتش جنگ می‌سوزاند، بر اینکار نام خیانت می‌نهاد یا امانت؟ مگر نه اینکه آن را موجب رشد بشریت می‌دانست. همچنین مارکسیستها جنایات لنین و استالین را ظلم و ستم نمی‌دانند، بلکه از آن به عنوان دفاع از حق محرومین یاد می‌کنند و از این قبیل موارد در تاریخ گذشته و جهان امروز فراوان یافت می‌شود.

بنابراین، در می‌یابیم که پسند وجدان به دلیل وجود اختلاف در تشخیص مصادیق عینی نمی‌تواند مورد اتکاء واقع شود. آن چه را که یکی ظلم می‌داند، دیگری عدل خوانده و آن چه را این دفاع از حق محرومین می‌داند، دیگری جنایت و خیانت به بشریت می‌شمارد.

معیار صحت در تشخیص حسن و قبیح

مسلمتاتی که حسن و قبیح در مراحل عالیه دارند، امری فطری است که با نظام عینی رابطه دارد. بدین معنی که پایگاه حسن و قبیح باید پایگاهی ثابت و مطلق باشد تا تشخیص مصادیق صحیح عینی آنها را به عهده گیرد.

در دستگاه الحاد پایگاه حسن و قبح قدرت عملکرد عینی است؛ یعنی آن چه در عمل موفق باشد و قدرت بیافریند امری صحیح قلمداد می‌شود. اما در دستگاه اسلام، معیار صحت مصادیق و پایگاه ارزشها تناسب با کمال مطلق هستی است. آن چه با تعالیم خداوند جلت عظمته تناسب داشته باشد، حسن و آنچه نامتناسب باشد قبح شمرده می‌شود. آن چه به بارگاه الهی قرب بیاورد ارزش و آنچه به بُعد از او بیانجامد ضد ارزش است. به عبارت دیگر، از دیدگاه اسلام آن چه دوری از حق را پدید آورد غلط است، نه آنچه دچار شکست شود. امام حسین (ع) نیز به ظاهر شکست خورد و یزید پیروز شد، اما به راستی کدام یک کار صحیح انجام دادند؟

بدین ترتیب معنای کمال و رشد نیز مشخص می‌شود. گفتیم که تعریف رشد از تعریف حرکت جدا نیست؛ زیرا رشد چیزی جز تغییر یک وضعیت به وضعیت مطلوب‌تر و کاملتر نیست و اگر ما وضعیت مطلوب و کامل را قرب الهی بدانیم، رشد به معنای امری است که انسان را مقرب درگاه الهی می‌کند. همچنین نکث به معنای امریست که بُعد انسان از این درگاه باشد. در اینجا کمال انسان به میزان تقرب او بوده و به جای انسان قوی، انسان پیروز و انسان کامل باید از انسانی نام برد که مقرب درگاه الهی است. البته انسان مقرب، کامل، قوی و پیروز هم خواهد بود.

علاوه بر مطالب ذکر شده متوجه می‌شویم که ارائه برنامه سعادت برای بشر از عهده انسان خارج است؛ زیرا رشد و کمال حقیقی را تنها خداوند می‌شناسد.

بخش هفتم: نقش پیش فرض اختیار

اختیار، عامل تغییر جهت در کیفیات

اگر ارتباط انسان با کیفیات هستی را مانند رابطه چوب و آهن و آب و سایر مواد با یکدیگر بدانیم، در واقع وی را تحت یک نظام جبری درونی قرار داده‌ایم. نظامی که با جهان خارج از خود که آن نیز تحت قوانین جبری حرکت می‌نماید، دارای رابطه جبری است. نتیجه چنین طرز تفکری این است که: انسان قدرت ایجاد تغییرات مطلوب در عالم را ندارد.

نمی‌توان از یک سو به جبری بودن واکنش‌های انسان معتقد بود و از سوی دیگر وی را دارای قدرت خلاقیت و نوسازی دانست. اگر این افعال انسان را به فاعل آنها نسبت دهیم، نفس این نسبت بیانگر اختیار انسان است. لذا چنان چه در توصیف کیفیت حرکت، عامل اختیار وارد شود و وصف حرکت منسوب به فاعل فعل گردد دیگر نمی‌توان با انسان همچون چوب و آهن و آب برخورد نمود. به عبارت دیگر اگر انسان را دارای قدرت ایجاد تغییر در کیفیات عالم و ساختن کیفیات نو و مطلوب بدانیم، عامل جدید به نام اختیار را در بررسی و توصیف کیف حرکت وارد کرده‌ایم.

در معارف اسلامی، دنیا دار تکلیف است؛ یعنی کیف همه افعال منسوب به اختیار بوده و کلیه افعال قلب، ذهن و حس به آن متصل می‌باشند.

فشار خارجی و اختلاف سطح لازمه ایجاد تغییر

کارشناسی موضوعات، توصیف کیف حرکت اعم از کوچکترین حرکات مانند پوسیده شدن شیء تا بزرگترین آنها مانند تولید نیروی برق از آب است. در واقع هیچ پدیده‌ای منهای تغییر وجود ندارد و به بیان دیگر زمان هر چیز برابر با تغییرات آن است. پس موضوع‌شناس برای ایجاد تغییرات مطلوب ناگزیر باید کیف حرکت و تغییرات پدیده را ارزیابی نماید.

شایان ذکر است که ایجاد تغییر بدون فشار و اختلاف سطح محال است. در بررسی موارد مختلف در می‌یابیم که اگر فشار، ذاتی ماده باشد حرکت آفرین نیست. همچنین با این استدلال که هستی ماده، آغاز و انجام دارد و محدود است، محدودیت تاثیرات وارده بر ماده نیز اثبات می‌گردد. اما اگر فشار متعلق به غیر باشد موجب حرکت شده و جهت حرکت نیز به سوی غیر خواهد بود؛ یعنی جاذبه، موضوع را به سوی خود می‌کشد. نکته دوم این که یکسانی، یکنواختی و بساطت مانع ایجاد حرکت است. لذا با مشاهده حرکت و تغییر در عالم به وجود اختلاف و تنوع پی می‌بریم و بساطت را با تغییر ناسازگار می‌یابیم. بنابراین در صورتی که انسان را دارای قدرت تغییر پدیده‌ها بدانیم باید به نکات زیر اذعان نماییم:

- ۱- در عالم اختلاف وجود دارد.
- ۲- فشار ایجاد کننده حرکت در پدیده‌ها فشار خارجی است و تعلق به غیر دارد.
- ۳- رابطه انسان با کیفیات عالم جبری نیست، بلکه ناشی از اختیار است.
- ۴- حرکت دارای جهت و هدف بوده و بدون آن محال است.

اختیار نقطه بروز ارزشها و کمالات

با در نظر داشتن عامل اختیار است که ارزشها معنی می‌یابند؛ زیرا خوبی و بدی در صورتی معنا دارند که ما از کمال درکی داشته و رشد و توسعه را در دیدگاه

خویش وصف کرده باشیم. به عبارت دیگر انسان و ادراکات او منهای نقصان و کمال که بر اساس اختیار است، ارزشهایی بی‌معنی و زاید هستند. از طرف دیگر با توجه به آنکه در معارف اسلامی زیربنای هستی کمالات می‌باشند نمی‌توان عامل اختیار را از دستگاه گیتی حذف نمود.

علت جهت‌دار بودن علوم تجربی

دسته‌ای از افعال قلبی، ذهنی و حسی انسان با قرب الهی تناسب دارد و دسته دیگر فاقد این تناسب هستند. نکته قابل ذکر این است که دسته اول ایجاد رشد می‌کند، لیکن دسته دوم ایجاد نکث می‌نمایند. به عنوان مثال اگر سجده انسان با خضوع و برای رضای خدا باشد ایجاد رشد می‌نماید و اگر از روی ریا و برای غیر خدا باشد، ضد کمال است.

آیا افعال انسان کیفیتی از کیفیات عالم نیستند؟ آیا ارزش‌گذاری این افعال به معنای دخالت ارزشها در توصیف بخشی از کیفیات نمی‌باشد؟ باید گفت: تغییراتی که انسان در اوصاف کیفیات ایجاد می‌کند در واقع کیفی از کیفیات عالم است و دارای قابلیت ارزش‌گذاری می‌باشد؛ یعنی این تغییرات در جهت قرب الهی است و ایجاد رشد می‌نمایند و یا برعکس ممکن است در جهت بُعد از حق، سبب پیدایش نکث گردند. لذا ارتباط انسان با کیفیات ایجاد تغییر در آنها و ساختن مدلها و کیفیات جدید بالاختیار است و در نتیجه دارای جهت و هدف می‌باشد.

به عبارت دیگر از آنجا که ارتباط انسان با کیفیات عالم برای ساختن مدلهای مطلوب است ربطی بالاختیار است و چون این ارتباط کیفی از کیفیات هستی است می‌توان آن را ارزش‌گذاری نمود؛ یعنی دسته‌ای از افعال را که ایجاد تقرب می‌کنند کمال دانسته و دسته دیگر را که بُعد آورنده می‌باشند، نقصان نامید. مدلها

و نمونه‌هایی که با این دو تعریف از رشد ساخته می‌شوند نیز به دو دسته تقسیم می‌گردند. مدل‌های اسلامی که کمال آفرین هستند و در مقابل مدل‌های الحادی که زاینده سقوط می‌باشند.

بنابراین علوم تجربی که بررسی اوصاف پدیده‌ها را برای ایجاد تغییرات مطلوب به عهده دارند، جهت‌دار می‌باشند و نباید کشفیات کفار را معیار قرار داد. و علوم را بر آن اساس پایه‌ریزی نمود.

ظهور «جهل» به نام «علم»

چنانچه برنامه‌ریزی با پیش‌فرض‌های کفار انجام پذیرد، باید براساس تعریف برنامه‌ریزی و توسعه آنها، یعنی «پیدایش حالت روانی جهت رشد متداوم تولید»، صورت گیرد. ارزشهای ارائه شده کفار که در راس آنها تسلط اهواء بر انسان و جامعه می‌باشد، کلیه برنامه‌ها را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد؛ زیرا در پیش‌فرض‌های آنها «اختیار» به هیچ وجه به معنای «گزینش جهت حرکت» نیست، بلکه تنها به معنای «تعیین اولویت در یک جهت» آن هم جهت هوی می‌باشد. قرآن کریم از این مورد با تعبیر «ارایت من اتخذ الهه هویه» یاد می‌نماید.

اکنون آیا می‌توان این واقعیت را انکار کرد که کلیه اطلاعات از روابط کیفیات در عالم هستی که نام علم بر آنها نهاده‌اند، تابع پیش‌فرض‌ها و ارتکازات آنان است؟ آیا می‌توان گفت: فلسفه ذهنی کفار هیچ تاثیری در دانش آنان ندارد و مدل‌های عینی عرضه شده توسط آنها، متناقض با معارف و ارتکازات مسلمین نیست؟ روشن است که انکار چنین واقعیتی چشم بستن بر حقایق است.

تعریف الحاد از انسان «آهن پیچیده‌تر و نظام یافته‌تر» است. بنابراین نمی‌تواند با اصل اختیار که از ضروریات معارف ما است و حاکم بر روابط انسانی است سازگار باشد. علوم روانشناسی و جامعه‌شناسی که براساس تعریف انسان

پایه‌ریزی می‌شوند از قبول یا نفی اختیار، تأثیر پذیرفته و تفاوت در زیر بنای اصلی علوم کفار و مسلمین و بروز جهات اسلامی و الحادی از همین نکته ناشی می‌شود.

در حقیقت پیش‌فرض کفار در تفسیر جهان، اصالت جبر است و از آنجا که انسان را نیز مادی تفسیر می‌کنند، علوم انسانی در پرتو جبر بروز می‌نماید، اما در معارف مسلمین اگر اختیار پذیرفته نشود، دنیادار تکلیف نخواهد بود و در نتیجه مسئله قیامت دچار تردید می‌شود.

اکنون به جرأت می‌توان گفت: آنچه کفار به آن دست یافته‌اند از دیدگاه ما علم نیست، بلکه با توجه به برگزیده‌های کفار که حرص و طمع است، تنها می‌توان نام جهل بر آن نهاد. متأسفانه بعضی در این نکته به اشتباه افتاده‌اند و می‌پندارند که نسبت‌های بین کیفیات گوناگون هستی که توسط کفار کشف شده است می‌تواند واسطه‌ای برای رسیدن به اعمال رحمانی باشد. عده‌ای دیگر نیز با دقت بیشتری به مسئله نگریسته و معتقدند که استفاده از نسبت‌های کشف شده توسط کفار به اعمال شیطانی راه می‌یابد، لیکن این نسبت‌ها را می‌توان به عنوان علم پذیرفت و از آنها در جهت مثبت استفاده کرد. در حالی که واقعیت امر چیزی فراتر از این‌هاست؛ یعنی نسبت‌های کشف شده کفار علم محض نیست و باید در دستگاه مسلمین منحل شوند. آنگاه نسبت‌های واقعی که با روش منطقی هماهنگ با هستی به دست می‌آیند جایگزین آنها گردند.

اصالت اختیار مهارکننده رفتار مادی

فرهنگ مسلمان، فرهنگ اصالت وحی و اصالت اختیار می‌باشد. در این فرهنگ از جمله پیش‌فرض‌های پذیرفته شده این است که: انسان دارای قدرتی به نام اختیار است و با آن می‌تواند بر شرایط غلبه نماید. به طوری که رفتار مادی را

تحت سیطره قدرت ایمان خود در آورد. بدیهی است که این اعتقاد با مستقل دانستن «رفتار مادی» از «اختیار» بسیار متفاوت می‌باشد.

یک مسلمان مومن پس از اختیار بندگی خداوند، با قوه اختیار، امیال خویش را مهار می‌کند. به طوری که این امیال نتوانند آرامش وی را برهم زنند. در حالیکه در دستگاه پولی کینز، انسان نرمال و طبیعی بر اساس تنوع طلبی حرکت می‌کند. به عبارت دیگر انسان اکونومیک (اقتصادی) در این دستگاه کسی است که حرص و تنوع طلبی، وی را به حرکت در می‌آورد، اما در دستگاه اسلامی کسی که حرکت خود را بر تنوع طلبی تنظیم نماید، به عنوان انسان حریص و طماع شناخته می‌شود. زیرا براساس باور دستگاه اسلامی، انسان باید بر نفس خود حاکم گردد و بداند که دنیا و استفاده از مظاهر آن، زمینه آخرت می‌باشد.

اختیار و حاکمیت بر رابطه

برای آگاهی از توصیفات و تعبیری که هر دستگاهی از اندیشه، شناخت، انسان‌شناسی، رفتار اجتماعی و فردی و ... دارد، باید به پیش‌فرضهای حاکم بر مجموعه و مدل‌های اولیه ساخته شده آن دستگاه رجوع نمود.

آیا در پیش‌فرض‌های مذکور انسان دارای قدرت اختیار و حاکمیت بر رابطه بوده یا تابع آن می‌باشد؟

حاکمیت بر رابطه به معنی داشتن قدرت حرکت به طرف سوء یا حسن است. به همین علت به هر نسبت که این حاکمیت حذف گردد، به همان نسبت تابعیت از قوانین ثابت می‌شود و به هر نسبت که تابعیت از قوانین مطرح باشد، اختیار حذف می‌گردد. بنابراین به هر نسبت که اختیار وجود دارد، حاکمیت نیز موجود می‌باشد.

اختیار در دستگاه مسلم، اصلی قابل قبول است. در حالی که در دستگاه مادیون که هستی را منحصر به ماده و قوانین آن می‌دانند جایی برای اصل مذکور وجود ندارد.

همچنین درباره حرکت اشیاء نیز دیدگاه‌های مسلمانان و کفار متفاوت است. بدین معنی که مسلمان حرکت اشیاء و رفتار ماده را تحت مشیت الهی می‌داند، لیکن کافر حرکت ماده را مستقل می‌شمرد. بدیهی است که بی‌هدف بودن حرکت در پیش‌فرض با هدف‌داری جهان به طرف یک غایت، موجب تفاوت در مدل و شناسایی حرکت می‌گردد.

بدین ترتیب روشن می‌شود که در مطالعه حرکت انسان و نیز حرکت اشیاء، پیش‌فرضها به طور قطع دخالت دارند.

حرکت هماهنگ و ناهماهنگ با غایت

زمانی که سخن از اختیار انسان به میان می‌آید، ممکن است این سوال مطرح شود که آیا جهان اقتضای اختیار وی را دارد؟ و اگر حرکت جهان به طرف غایت است هماهنگی فعل مکلف در رابطه با این حرکت چگونه می‌باشد؟

پس از آن که در انسان‌شناسی پذیرفتیم که انسان به علت دارا بودن اختیار به نسبتی ممتاز می‌باشد، باید در پی کشف این نکته بر آییم که آیا اختیار انسان در درون وی محبوس است یا این که در خارج نیز زمینه بروز دارد؟

عینیت خارجی اقتضای دو دسته از حرکات را دارا است. دسته‌ای از حرکات، مثبت و دارای ترکیبات هماهنگ با غایت است و دسته دیگر دارای ترکیبات ناهماهنگ می‌باشد. احکام ارزشی عالم انشاء هماهنگ با مقتضای تکوین بوده و اقتضای تکوینی آن در متن اشیاء و چگونگی‌ها نهفته است.

بنابراین توصیف پدیده‌ها، شناسایی وضعیت‌ها، مطالعه تبدیل وضعیت‌ها به وضعیت دیگر، ملاحظه رابطه حالات استنباط از کیفیات که همگی اموری کارشناسی هستند، بدون شناسایی فلسفه و ارزش، امکان‌پذیر نیست. همچنین بدون شناخت رشد و نکث، توصیف از حرکت امکان نخواهد داشت؛ یعنی تعریف حرکت بدون در نظر گرفتن جهت‌دار بودن آن ممکن نیست و در تغییر و حرکت، زمانی که سخن از تبدیل وضعیت‌ها به وضعیت دیگر می‌شود، لازم است رشد و نکث در حرکت شناخته شود.

به بیان دیگر، جهت‌دار بودن را نمی‌توان از حرکت حذف کرد و رشد را تعریف نمود؛ زیرا رشد و غایت‌گرایی غیرقابل تفکیک می‌باشند.

بدین ترتیب کارشناس در شناخت مصلحت و مفاسد، ضرورتاً به شناخت ارزش و فلسفه نیازمند است و تا این دو نباشند مدل نیز فاقد پیش‌فرض خواهد بود. پس ارائه تئوری، اولین نقطه ورود ارزش نسبت به دانش و فلسفه نسبت به چگونگی‌ها می‌باشد.

ارتباط دانش، ارزش و فلسفه

اگر در مقابل مباحثی که گذشت، گفته شود: معیار صحت یک تئوری، پیش‌فرض‌های اولیه نیست، بلکه نسبت تأثیرعینی آن است؛ یعنی پیش‌فرض‌ها می‌توانند غلط باشند، در حالی که نسبت تأثیر، ربط عینی بین دو پدیده است، پاسخ چیست؟ نسبت تأثیر یعنی اینکه یک اثر چگونه اثری است و در ارتباط با چه علتی می‌باشد؟ حال اگر علت یابی را حذف نکنیم و این تعریف را نادیده انگاریم، توصیف قانونی را نیز ندیده گرفته ایم. به عبارت دیگر به رابطه‌ای که در تبدیل کیفیتی به کیفیت دیگر و وضعیت‌ها به وضعیت دیگر وجود دارد، قانون گفته

می‌شود و کیفیت اول و کیفیت دوم دارای دو نسبت تأثیر بوده و رابطه‌ای نیز میان آنها وجود دارد.

تئوری در «توصیف رابطه»، «مطالعه وضعیت» و «بیان نتیجه» دخالت دارد و برای مطالعه وضعیت نمی‌توان پیش‌فرضها را نادیده انگاشت.

در خاتمه به طور خلاصه باید یادآور شد که توصیف کارشناسی امر ساده‌ای نیست و توصیفاتی که به آنها استنباطات کاربردی گفته می‌شود، بدون جهت کاربرد ممتنع هستند. به بیان روش‌تر توصیفی که نسبت به کاربرد می‌شود با جهت کاربرد هماهنگ است و حاصل کلام اینکه دانش، ارزش و فلسفه هر سه به یکدیگر مربوط می‌باشند.

عدم انفکاک احکام ارزشی با احکام کارشناسی

هدف علم اقتصاد، مدیریت، روانشناسی، جامعه‌شناسی و سایر علوم انسانی و تجربی ساختن جامعه مطلوب است. اما آیا با تسلط فلسفه و نظام فکری کفار این امر تحقق می‌پذیرد؟ ملحدین حب الهی را تخیل و وضعیت نامتعادل روانی می‌دانند. در این صورت آیا می‌توانند افعال مسلمین را کمال قلمداد نمایند؟ آیا می‌توانند مشکلات مسلمین را بررسی و حل کنند؟ ملحدین چه انگیزه‌هایی را شدت بخشیده و چه حرکت‌هایی را رشد می‌دانند؟ آیا دعا، روزه، جهاد و سایر عبادات را کمال می‌دانند؟ ضرایب فنی و ابزاری که ملحدین به کار می‌برند، برای شدت بخشیدن به چه محرک‌هایی است؟

چه بسیار متخصصین و فارغ‌التحصیلانی که در جامعه اسلامی با ابزار و تکنیک‌های کفار توصیف کارشناسی می‌کنند و توجه به اصل مطلب ندارند. کارشناسی ایشان فقط کاربردی است؛ یعنی فقط ابزار را به کار گرفته و به آنچه زیربنای ابزار می‌باشد، توجهی ندارند. کارشناسان مذکور سعی می‌کنند بحران‌های

جامعه را با فرمولهای کفار حل کنند و بدین ترتیب ناخواسته و ندانسته انگیزه‌های مطلوب کفار را شدت می‌بخشند، در حالی که ممکن است افرادی متدین، مومن و حتی نماز شب خوان باشند.

بنابراین احکام کارشناسی جدای از احکام نیستند؛ زیرا احکام ارزشی نیز توصیف کیف تغییر می‌باشند. به عبارت دیگر احکام کارشناسی با احکام ارزشی در ربط بوده و نمی‌توان ضرایب فنی کارشناسی (نسبت‌های موجود میان عوامل) را برای رسیدن به جامعه مطلوب اسلامی به عنوان اهرم و وسیله قرار داد؛ زیرا با تغییر ارزشها عوامل جدیدی در مجموعه وارد شده که موجب تغییر ضرایب فنی می‌گردد.

ضرایب فنی کارشناسی کفار از آنجا که عوامل مورد نظر مسلمین را به حساب نمی‌آورد، از نظر اسلام باطل است. آنها با احکام کارشناسی خود نمی‌توانند جامعه اسلامی را آسیب‌شناسی کنند و به ارائه راه حل بپردازند. البته ممکن است که مدل‌های ایشان موقتا در جامعه کفر نتیجه دهد، اما در جامعه مسلمین هرگز نتیجه بخش نیست و به هر میزان که رفتار مسلمین به اعتقاد ایشان بازگردد و حرکت‌ها بر اساس تقوی باشد، کارشناسی صحیح موضوعات از دید کارشناسی فاصله خواهد داشت. طوری که فاقد قدرت ارائه حکم کارشناسی و همچنین قدرت تمیز مصداق خواهد بود.^۱

۱ - پس از پیروزی انقلاب اسلامی تا امروز، کفار بیش از پنجاه مدل را در تحلیل پیروزیهای امت ما بررسی کرده اند که هیچ کدام موفق نبوده اند؛ زیرا محال است که کفار بتوانند رفتار اعتقادی، معیشت اقتصادی و سایر ابعاد مسلمین را شناسایی کنند و به آن آسیبی وارد نمایند. همچنان که تا کنون نیز در سردرگمی و درماندگی دست و پا زده‌اند.

بخش هشتم: نسبت تأثیر و ساختار کیفیات

وجود جهت در توصیف از آثار کمی

توصیف کارشناسی، توصیف از کیف حرکت است و توصیف از آثار نیز توصیف از کیف آثار می‌باشد. بنابراین می‌توان گفت: توصیف از آثار کمی دارای جهت است.

به بیان ساده تر توصیف کیفیات مواد مانند کیفیت مس، آهن، گندم و... دارای وجوه مختلف است. به عنوان مثال زمانی مورد مصرف مس در غذا خوردن و به عنوان ظرف بوده است، اما امروزه این مورد مصرف بسیار اندک است و به جای آن از این ماده برای هدایت الکتریسته استفاده می‌شود. اخیراً نیز برای هدایت انرژی، سیمهایی از سلیس (شیشه) ساخته شده که سرعت و قدرت کار با آنها بسیار بیشتر از سیم‌های مسی است. همچنین براساس جریان نسبت تاثیرها، وضعیت مقاومت و حجم و وزن مخصوص آهنی که در قدیم مورد استفاده بشر بوده با آهنی که امروزه مورد استفاده است، تفاوت دارد. البته ممکن است مشابهتهایی میان موارد استفاده بشر در قدیم و امروز مشاهده گردد، لیکن این امر در محصولات مصرفی کاملاً تغییر می‌یابد. فرضاً امروزه تولید لباس، فرش، ظروف از محصولات نفتی بسیار متعارف است؛ یعنی نسبت تأثیر و حجم نفت در لباس، فرش و... به مراتب بیش از حجم نخ، پشم و کرک می‌باشد.

بنابراین بشر به مواد (آهن، مس، گندم و...) از موضع چگونگی نسبت تاثیرشان در حیات نظر می‌کند؛ یعنی نیاز انسانها به مواد از جهت نسبت تأثیر آنها در جریان رشد است و به میزانی که تعریف رشد تغییر یابد، نیاز انسانها نیز تغییر می‌کند و در نتیجه مواد مصرفی نیز در همان جهت شکل می‌گیرد.

پس ساختار کیفیات در جریان نسبت تاثیر، تفاوت می‌کند و با این توصیف ساده‌اندیشی است اگر نیازها و جریان رشد آنها را در جامعه اسلامی و الحادی یکسان فرض کنیم؛ یعنی از آنجا که کیف حرکت در جامعه اسلامی با کیف حرکت در جامعه الحادی تفاوت دارد جریان رشد نیازهای آنها نیز متفاوت است.

در واقع توصیف از کیف حرکت در جمیع مراتب جدای از ارزش نیست. حال چه کمّ منفصل به صورت آماده و چه کمّ متصل به صورت حجم و وزن مخصوص باشد.

آیا حجم مخصوص اشیاء تغییر می‌کند؟ آیا ساختار کیفیات (نه نسبت کیفیات به یکدیگر) می‌تواند متفاوت باشد؟ مرکب در فرض انحلال یکی از اقسامش دارای ماهیت جدید می‌شود. به عنوان مثال تهیه یک کیلو حلوا نیازمند عیارهای خاصی از قبیل میزان معینی آب، شکر، آرد، روغن، شرایط طبخ و ... می‌باشد. ممکن است ابتدائاً به ذهن برسد که نکته مهم دستیابی به فرمول و کیفیت حلوا (مرکب) بوده و مقدار آن، چه یک کیلو و چه صد کیلو باشد تفاوتی در اصل مطلب نخواهد داشت. لیکن در ادامه این بحث روشن خواهد شد که مقدار و کمیت نیز تفاوت‌هایی را در امور ایجاد می‌کند.

زمانی که یک مرکب و یا ساختار تخصیص از رشد کمی برخوردار می‌گردد، نسبت تاثیرها تغییر چندانی نمی‌کنند. به عنوان مثال، در تهیه حلوا، سهمی که

برای روغن، آب، آرد و... قرار می‌دهیم، چندان اهمیتی ندارد، بلکه مطلب مهم تعادل و عیار خاص است. هر سهمی در ساخت مرکب، برابر نسبت تأثیری است که در کیفیت آن دارد و اگر سهم‌ها تغییر نکنند، تغییری در ساخت نسبت تأثیرها ایجاد نمی‌شود.

بر فرض عدم جریان رشد نسبت تأثیر، هیچ چیز جدیدی در عینیت حاصل نمی‌شود. به عبارت دیگر، اگر فرض بر رشد تکنولوژی و پیدایش امور جدید عینی باشد (مرکب تغییر کند) جریان نسبت تأثیر تغییر می‌کند و نباید ثابت بماند. حال چنان چه بخواهیم تغییر در وضع مرکب (نه ضریب کمی آن) بدهیم، با کمی دقت روشن می‌شود که سهم در رشد، در عینیت نیز باید مشاهده شود و با توجه به این امر کیفیات عینی از ارزش جدا نیستند و اهداف عینی نیز از اهداف ارزشی منفک نمی‌باشد.

رابطه محصولات و آثار انگیزه

اصولاً برخورد انسان با اشیاء دو گونه است. در یک نحوه برخورد، اشیاء اصل و نسبت تأثیر آنها فرع داشته می‌شود. اما در نحوه دیگر برخورد، انسان شیء را به لحاظ موضوعیت آن نمی‌خواهد بلکه به خاطر نسبت تأثیری که در زندگی وی دارد طالب آن است.

به عنوان مثال، انسان بخاری را به لحاظ حرارتی که دارد و برای زندگی وی لازم است، می‌خواهد. در این صورت بخاری موضوعیت به قید خصوصیات شخصیه پیدا نکرده است، بلکه به لحاظ تبعی مورد توجه قرار می‌گیرد. همچنان که اگر وسیله‌ای بهتر از بخاری یافت شود، مسلماً مورد انتخاب انسان قرار خواهد گرفت. لیکن نکته مهم در اینجا این است که معیار انسان در بهتر بودن چه چیز است؟

با طرح معیار انسان در بهتر بودن، مفهوم ارزش در عینیت مشاهده می‌شود. طبیعی است کسی که در فلسفه قائل به ماده باشد، شهوات را معیار بهتر بودن قرار می‌دهد. و نیاز وی به معنی نیاز بیشتر و تحرک مادی و شهوانی است. بنابراین مفهوم رشد و گسترش و توسعه در عینیت تفسیر می‌شود.

انسان مادی از آنجا که مناسبات زندگی را برای ارضای نفس خود می‌خواهد، سیر تجارتش نیز در آن مسیر قرار دارد. به عنوان مثال اگر فرد مادی، فیزیک کیهانی می‌خواند، قطعا به دنبال آثار برکات ليله القدر و یا برکات ایام معلومات نیست و برای تنظیم زندگی و حیات فردی و اجتماعی خود آنها را مد نظر ندارد.

ما معتقدیم همچنان که گیاهان در بعضی از مناطق کره زمین و در زمانهای خاصی از رشد بیشتری برخوردارند، انسان نیز در بعضی مکانها و زمانها دارای رشد بیشتری است. اما در تکنولوژی امروز، مناسبات انسانی و تجارب بر اساس چنین اموری ملاحظه نمی‌گردند.

اگر برای نسبت تاثیرها، ساختار و جریان رشد لحاظ گردد، کیفیات مرکبی که لازمه این جریان است، نیازهای جامعه بوده و فیزیک کیهانی و اتمی باید به دنبال رفع اینگونه نیازها باشند.

بنابراین محصولات و آثار انگیزه؛ و یا نیاز با انگیزه که در محصول عملیات است، دارای ارتباط می‌باشد.

به بیان روشتر اگر دو نوع موضوع به عنوان نیاز مطرح شود، دو جهت حرکت ایجاد می‌شود و باید دانست که تفاوت موضوعات تنها در اصول موضوعه منطقی و ابزار شناسایی رشد آنها نیست.

وجود جهت در ساختار کیفیات

با توجه به مطالب فوق ساختار کیفیات (نسبت بین کیفیات در یک مجموعه) دارای جهت می‌باشد. برای روش‌تر شدن مطلب مثال دیگری می‌آوریم: در مجموعه اموال یک کشور مقدار معینی گندم، ذرت، پنبه، آهن و... مشاهده می‌گردد که بافت خاصی را تشکیل می‌دهند. حال آیا می‌توان گفت که بافت مذکور فاقد هرگونه جهت‌گیری است؟ به راستی یک بافت اقتصادی و تولیدی چگونه تشکیل می‌شود؟ روشن است که اگر توانایی یک کشور مصروف کالای خاصی گردد، در کاهش تولید سایر کالاها تأثیر خواهد داشت.

اختصاص میزان معینی از وقت و نیرو به کالایی خاص، به همان نسبت موجب کاهش سایر اشتغالات و پیدایش نسبت تأثیری در آنها می‌شود. بنابراین مجموعه تولیدات و نسبت بین آنها در یک کشور دارای بافت و ساختار خاصی است و این ساختار تولیدات، تعیین کننده زمینه توسعه یا تضییق کالاهای مختلف می‌باشد.

رابطه مصرف و ساختار تولید

ساختار تولیدات یک کشور، تعیین کننده تناسبات مصرف است. به عبارت دیگر شدت میل‌های موجود در جامعه با ساختار کیفیات رابطه دارد و این شدت میل‌ها و یا نحوه توزیع ثروت دارای وجوه اسلامی و الحادی می‌باشد.

به عنوان مثال مسلمین انحصار را حرام می‌دانند؛ زیرا در جریان ساختاری که «انحصار» اعمال می‌گردد، فرضاً ظرف ۱۰ سال افزایش و کاهش رشد کالاهای خاصی شکل می‌گیرد. مثلاً ممکن است در جامعه‌ای که بسیاری از افراد آن نیازمند کولر آبی هستند و از نبودن آن در رنج می‌باشند، کولر گازی تولید گردد و افراد نیازمند نیز قادر به خرید کولر گازی نباشند. این امر به دلیل وجود

انحصار ونحوه توزیع ثروت است؛ یعنی انحصارات و شبکه متمرکز در امر تولید و توزیع موجب بالا رفتن قدرت خرید طبقه‌ای خاص می‌شود و از آنجا که این طبقه تقاضای تولید کولر گازی نموده‌اند، خط تولید بر محور تقاضای ایشان شروع به فعالیت می‌کند.

به عبارت دیگر انحصار، قدرت خرید طبقه خاصی را بالا برده به نحوی که محصولات رفاهی مورد تقاضای ایشان در سطح بالاتری از محصولات مورد تقاضای سایر افراد جامعه قرار می‌گیرد.

تاثیر روابط انسانی بر ساختار تولید

در واقع وضعیت ساختار تخصیص‌ها در حجم تناژهای تولید شده یک کشور دارای جریانی است که از روابط انسانی جدا نیست. همچنین روابط انسانی هر جامعه از وضعیت نظام ارزی موجود جدا نمی‌باشد و نظام ارزشی نیز از وضعیت ایمان و یا شدت الحاد مردم منفک نیست؛ یعنی جریان رشد وضعیت ایمان و یا شدت الحاد نشانگر زیربنا و اصول مسیر جامعه است.

بنابراین در جامعه‌ای که نمونه‌سازی کارشناسان آن براساس پرستش آثار ماده باشد، منشاء شدت روانی، روحی و حرکت عینی نیز چیزی جز پرستش آثار ماده نیست و ساختار تخصیصها نیز در همین جهت خواهد بود. همچنین در صورتی که نمونه‌سازی براساس پرستش آثار ماده باشد، لاجرم برای رشد ساختار نیاز به تمرکز و انحصاراتی است که در قشر خاصی شدت روانی مادی خاصی ایجاد کند. قابل ذکر است که این امر در نظامهای غربی و شرقی اعمال می‌شود و ابزار رفع نیازمادی به عنوان شلاقی برنده در راندن جوامع به سوی مادیت به کار گرفته می‌شود؛ یعنی نظامهای غربی و شرقی به وسیله ابزار رفع نیاز مادی، درد هوای نفس و تالعات روحی را شدت می‌بخشند و از این

رهگذر به مقاصد خویش دست می‌یابند. همانگونه که آرایش الکترونی عناصر باکم و زیاد کردن مدار و الکترون قابل تبدیل به یکدیگر می‌باشند، ساختار کیفیات نیز قابل تبدیلند. به عبارت دیگر با تبدیل عناصر به یکدیگر خاصیت و نسبت تأثیر آنها تغییر می‌کند، نسبت کیفیات نیز با تغییر ساختار و آرایش آن متغایر می‌شود. متنها هر ساختار و آرایشی، نسبت تأثیر خود را دارا است و متناسب با هدف و مبنای خاصی ترکیب و تنظیم می‌گردد. پس نه تنها ساختار ظاهری کیفیات از مکتب‌های مختلف فرق می‌کند، بلکه شکل ظاهری خانه‌ها، بازارها، کارخانجات و حتی انسانها نیز متفاوت خواهد بود.

بخش نهم: بررسی ساختار تکنولوژی موجود

ساختار کیفیت بازار

همچنان که در مطالب قبل آمد، ارزش و نسبت تأثیر ارتباط دارند، لیکن با توجه به اهمیت این ارتباط باید با استفاده از مباحثی که به اذهان مأنوس است، مطلب را مورد بررسی دقیقتری قرار دهیم.

در مباحث حوزه، قیمت بازارگاه به عنوان ارزش سوبیه و گاه به عنوان علی‌القیمه مطرح می‌گردد. اما نظر به مباحث مطرح شده و مسئله نسبت تأثیر، ارزش سوبیه را می‌توان از دیدگاه تازه‌ای مورد دقت قرار داد. بدین معنی که بیان ارزش سوبیه صحیح می‌باشد، لیکن باید دید این امر در کدام سوق بوده و چه نظامی بر سوق مسلمین حاکم است.

در مقدمه بحث فوق مختصراً مباحث مطلوبیت نهایی و مکانیزم عرضه و تقاضا مطرح می‌گردد.

مکانیزم عرضه و تقاضا

کمیابی یک جنس در بازار موجب می‌شود که طالب‌های آن، قیمت بیشتری را برای دستیابی به این جنس بپردازند. به عنوان مثال، میوه نوبر گرانتر است اما وقتی فراوان شود قیمت آن پایین می‌آید. به طوری که اگر کاسبی میوه را به نرخ گران خریداری باشد و پس از فراوانی، قیمت را پایین نبرد مردم از خرید خودداری

می‌کنند، بنابراین جنس وی (خصوصاً جنسی که ذخیره یا تبدیل آن ممکن نیست) ضایع می‌گردد.

هم‌چنین اگر تقاضا را بیش از مقدار تولید جنس بالا ببریم، قیمت آن گران می‌شود. مثلاً در زمستان با کمبود نفت و گازوییل، قیمت پارچه کرکی و یا وسایل گرم‌کننده بالا می‌رود. بنابراین میان عرضه و تقاضا ولو در سطح نازل، ارتباط وجود دارد.

مطلوبیت نهایی

اصولاً نیاز بشر نسبت به هرکالایی دارای حد ارضاء و اشباع و حد ما قبل آن است؛ یعنی فرضاً نیاز انسانها به حرارت و برودت، غذا، آب و... در شرایط مختلف تا حد معینی است. برای روشن شدن مطلب مثالی می‌آوریم:

اگر انسان در بیابانی خشک و سوزان گرفتار گردد و کودک شیرخواره‌ای نیز به همراه داشته باشد، حاضر است برای یک لیوان آب فرضاً ۱۰۰۰ تومان بپردازد. اما اگر همان دم آب به وفور تهیه شود، دیگر حاضر به پرداخت چنین مبلغی نیست. همچنین اگر در این شرایط به جای لیوان ۱۰۰۰ تومانی لیوان ۱۰ تومانی آب پیدا کند، ممکن است به جای یکی، چند لیوان خریده و از این هم کمتر فرضاً ۵ ریال برای هر لیوان بپردازد، امکان دارد بیست لیتر آب بخرد و آن را ذخیره کند.

از طرف دیگر در صورت وجود کالای مورد نیاز، مطلوبیت نسبت به نیاز طبیعی کم می‌شود؛ یعنی برای فرد تشنه جرعه اول آب مطلوبیت شدید دارد و در جرعه‌های بعدی از میل وی کاسته می‌گردد، به طوری که آخرین جرعه از کمترین حد مطلوبیت برخوردار خواهد بود. در اینجا مطلوبیت نهایی؛ یعنی مطلوبیتی که در آخرین جرعه وجود دارد مورد بحث ما می‌باشد.

حالت بحران

همچنین حالت بحران حساسیتی زائد نسبت به بعضی یا کلیه کالاها دارد و در بازار همچنان که مطلوبیت نهایی وجود دارد، این امر نیز به چشم می‌خورد؛ یعنی گاهی براساس عاملی خارجی طلب کالایی بیشتر شده و بحران ایجاد می‌شود. در زمان بحران، مشاغل زیادی تعویض می‌گردد و رو به سوی ارضاء نیاز موجود (کالای کمیاب) می‌آورند. در حالیکه اگر حالت بحرانی در هیچ یک از بخشها نباشد، تعویض شغل (به معنای صنفی) صرف نمی‌نماید. بنابراین برابر تعادلی که میان دستجات و اصناف مختلف در تولید ملاحظه می‌شود، تخصیص معادن، منابع و... صورت می‌پذیرد. به بیان دیگر متعادل با قیمت اشیاء مورد نیاز جامعه به تخصیص منابع نیروی انسانی، مدیریت و... برای آنها می‌پردازد.

مطلوبیت مؤثر اجتماعی

پس در فرض اولیه پیرامون نحوه تولید و استفاده از بهترین امکانات در جامعه می‌گوییم: مطلوبیت نهایی به وسیله برخورد طلبهای موجود در جامعه، ساختار و بافتی را می‌سازد که عکسش را می‌توان بر روی تخصیص‌ها مطالعه نمود. بدین ترتیب مطلوبیت، علت تخصیص و به وجود آمدن ساخت و بافت خواهد بود، لیکن آیا مطلوبیت نهایی علت است یا مطلوبیت مؤثر اجتماعی؟

ممکن است افراد زیادی احتیاج به وسیله سرد کننده در تابستان داشته باشند، لیکن از آنجا که فاقد قدرت خرید هستند، وسیله مورد نیازشان تولید نخواهد شد. پس بازار و ساختار مکانیزم عرضه و تقاضا تابع مطلوبیت مؤثر می‌باشد.

حکومت روابط اقتصادی بر قوانین عرضه و تقاضا

روابط اقتصادی به معنی نحوه معاملات و قوانین که در ارتباط انسانها با یکدیگر به رسمیت شناخته شده‌اند، حاکم بر قوانین عرضه و تقاضا هستند. به عنوان

مثال فردی تصمیم به تاسیس کارخانه کولر آبی می‌گیرد، اما به وی می‌گویند: از آنجا که هم اکنون شش کارخانه، هرکدام با ظرفیت تولید ۶۰ هزار کولر مشغول به کار هستند و این کالا بازار بیشتری ندارد به شما موافقت اصولی داده نمی‌شود؛ زیرا اقدام به چنین امری هم موجب ضرر شما و هم سایر کارخانجات کولرسازی می‌شود و مشکلاتی مانند تعطیلی بعضی از این کارخانجات رخ خواهد داد.

سپس مشاور فنی، به فردی که قصد تاسیس کارخانه کولر آبی دارد پیشنهاد وارد کردن کارخانه کولر گازی می‌کند و علت این پیشنهاد نیز تقاضای موجود در بازار است؛ یعنی اگر چه کولر گازی گرانتر است، لیکن از آنجا که صاحبان قدرت خرید طالب آن هستند، تاسیس چنین کارخانه‌ای سود آور است. در اینجا اگر گفته شود که مردم در نقاط گرمسیری زندگی می‌کنند که نیازمند کولر آبی هستند، پاسخ این خواهد بود که: آنان قدرت خرید ندارند.

بنابراین، قدرت خرید برابر تقاضا و مطلوبیت موثر است؛ یعنی در واقع این مطلوبیت موثر است که وضع بازار را مشخص می‌کند و به عبارت دیگر مطلوبیتی که موثر نباشد تاثیری بر روی وضع بازار نمی‌گذارد.

طرفداران این مسئله عامل تخصیص نیروهای انسانی به مشاغل گوناگون و با حقوقهای مختلف را مطلوبیت می‌دانند و این امر برای کسی که قائل به اختیار نیست و رفتار انسان را مانند اشیاء مادی تحت قانون می‌داند، صادق است. همچنین برای کسی که قائل به اختیار نباشد، یک پله بالاتر از مطلوبیت رشد ابزار است. از نظر وی قوانین طبیعی بر چگونگی رشد نیازها و پیدایش ابزار، مطلوبیت و چگونگی قانون حاکم است.

قدرت خرید موجب انحصار در تولید

اگر انحصار در تولید به گروه معدودی داده شود، انحصار در قدرت خرید هم (الگوی مصرف) به آنها داده شده است. به عنوان مثال اگر ارائه امتیاز تاکسی گسترش یابد، طبیعتاً قیمت امتیاز تاکسی سقوط می‌کند و اگر رانندگان اتومبیل‌های شخصی بتوانند از این امتیازات استفاده نمایند، در نتیجه نرخ حمل و نقل مسافر پایین خواهد آمد. لیکن اگر اتومبیل‌های سواری که اقدام به مسافر کشی می‌کنند، جریمه شوند، شهر با تعداد مسافر زیاد و تاکسی کم روبرو بوده و قیمت حمل و نقل شدیداً بالا خواهد رفت.

بدین ترتیب روشن می‌شود که انحصار، کیفیت رابطه انسانها با یکدیگر را در اختیار افراد انحصارگر قرار می‌دهد و قوه خرید و تقاضای انحصارگر بر وضعیت جامعه مؤثر است. همچنین انحصار موجب بالا رفتن درآمد قشر یا فرد انحصارگر می‌شود.

بازار تابع روابط انسانی

بنابراین اگر مطلوبیت موثر اجتماعی اصل باشد (نه مطلوبیت نهایی) ارزش تنها تابعی از بازار نیست، بلکه تابعی از بازاری است که خود تابع روابط انسانی می‌باشد. حال چنانچه بازار اسلامی باشد، قاعدتاً ارزش نیز باید اسلامی گردد؛ یعنی احکام نظام توزیع اختیارات^۱ را در بازار اسلامی تشکیل داده و چگونگی معاملات، نسخ آنها و ... را تعیین می‌کند.

جریان رشد تکنولوژی تابع نظام توزیع و اختیار

اگر جریان رشد نسبت تأثیر تحت روابط غیر اسلامی باشد، نظام توزیع اختیارات نیز اسلامی نخواهد بود؛ زیرا جریان رشد نسبت تأثیر و همچنین تبعیت تخصیص

۱ - نظام توزیع اختیارات بر نظام عرضه و تقاضا و بر مطلوبیت موثر اجتماعی حاکم است.

و جهت تکنولوژی و اکتشافات در جهت روابط حاکم است. به عنوان مثال، تحقیقات یک مرکز تحقیق که وابسته به شرکتهای بزرگ موجود در جهان است، بر روی تقاضای صاحبان قدرت خرید می‌چرخد و به نیاز افراد فاقد تقاضای موثر واقعی نمی‌نهد؛ زیرا در دستگاه متمرکز، نظام توزیع اختیارات به خواست صاحبان قدرت خرید اولویت می‌دهد.

موتور برق کوچکی که فرضاً یک اسب و نیم قدرت دارد از صدای ناراحت‌کننده‌ای برخوردار است، در حالی که موتور اتومبیل بنز با قدرتی چند برابر آن فاقد صدا می‌باشد. علت این امر عدم تحقیقات بر روی موتور برق و بالعکس تحقیقات گسترده در جهت بهبود اتومبیل بنز می‌باشد. همچنین فرضاً برق صاحبان قدرت خرید که در نظام متمرکز تولید می‌گردد، فاقد صدا است، اما برای روستا یا مردمی که برق متمرکز به آنها نمی‌رسد، ژنراتور برق کیفیت دیگری دارد.

بنابراین جریان رشد تکنولوژی طبیعتاً تابع نظام توزیع اختیارات بوده و ارزش نیز چه به صورت کمی و چه کیفی از نظام توزیع اختیارات جدا نیست.

جریان رشد نسبت تأثیر

اگر مصرف یک کالای صنعتی در جامعه بالا برود، مصرف ماشین‌آلات و قطعات یدکی سازنده آن کالا نیز بالا خواهد رفت.

به عنوان مثال با بالا رفتن مصرف فریم عینک، سرمایه‌های جامعه تدریجاً به کارخانه‌های تولید فریم و سپس به کارخانجات تولید ابزار ساخت این کالا منتقل می‌شوند. همچنین دستگاه تحقیقاتی نیز فعالیت خود را بر محور رشد ابزار تولید‌کننده فریم قرار می‌دهد.

در واقع هر کالایی دارای نسبت رشدی در مدت زمان معینی می‌باشد؛ یعنی فرضاً مصرف فریم در عرض پنج سال باید به مقدار معینی از رشد برسد تا متناسب با مصرف مواد غذایی، پوشاک، مسکن و.. باشد. حال چنان چه کالایی به صورت بحرانی از رشد شدید برخوردار شود، سرمایه‌های جامعه که به امور مختلف تخصیص داده شده اند، متوجه کالای مذکور خواهند شد.

بنابراین پولی را که خریدار در مصرف خرج می‌کند، در گام نخست سرمایه‌گذاری در تولید و در گام دوم سرمایه‌گذاری برای رشد ابزار تولید کالا می‌باشد. همین‌طور در گام سوم نیز پول خریدار تکنولوژی محصول و ابزار تولید آن را به سوی تحقیقات جهت داده و در اولویت نسبی قرار می‌دهد؛ یعنی سنگینی یک پرداخت مصرفی تا تولید تکنولوژی اثر می‌گذارد.

با توجه به مطالب مذکور وجود رابطه میان جریان رشد نسبت تأثیر و کمیت نرخ و قیمت روشن شده و همچنین می‌توان جریان رشد نیازها را متأثر از جریان رشد نسبت تأثیر دانست.

تمرکز عامل انحصار

تمرکز در تولید، تمرکز در توزیع را ایجاد می‌کند و تمرکز در توزیع نیز نمی‌تواند جدای از انحصار واقع شود؛ زیرا آنجا که اختیارات به مرکزیت سپرده می‌شود بازار باید انحصاری باشد و نماینده فروش کالا نیز باید شبکه‌ای عمل نماید. اگرچه ممکن است با نظر به جزء جزء مقررات مربوط به توزیع، ضرر یا مفسده‌ای به چشم نخورد.

بعنوان مثال، ممکن است فردی متدین نمایندگی فروش ساعت سیکو را به عهده گیرد. طبیعی است که ساعت از اشیاء فاسد و مضر به نظر نمی‌رسد و وسیله‌ای برای دانستن وقت و تنظیم امور بوده و دارای منفعت محلل مقصوده می‌باشد. فرد مذکور حق فروش ساعتها را با خصوصیات و نرخ خاصی دارا

است. وی این خصوصیات و نرخها را شرط در معامله دانسته و روشن است که شرط در معامله مبطل آن نمی‌باشد.

بنابراین با نگاه به جزء جزء این نحوه توزیع ضرری مشاهده نمی‌گردد. اما در صورتیکه مسلم شود که این معامله ساعت، طریق هجوم کفار بر مسلمین است، قطعاً فقها آن را باطل اعلام می‌کنند. به بیان دیگر تکنولوژی که موجب بسط ید کفار شود، منفعت محلله مقصوده ندارد و حکم تکلیفی و وضعی آن کنار نمی‌رود. بنابراین معامله در آن باطل است. همچنین اگر ساختار قیمتها در جریان رشد نیازها و رشد نسبت تأثیرمادی در جهت کفر باشد، قیمت «تجاره عن تراض» نخواهد بود.

قیمت برابر یا نسبت تأثیر در شکل کمی

متأسفانه ما آنچنان که باید از تأثیر منفی مقررات جهان امروز در زندگیمان آگاه نیستیم. در حالیکه اگر روشن شود که الگوی تولید و توزیع غربی و شرقی غیر اسلامی است، به دنبال آن، جهت سیر تکنولوژی آنها نیز غیر اسلامی است و بالطبع ساختار قیمتها، پول و واحد اعتباراتشان نیز غیر اسلامی می‌باشد. بنابراین دیگر تصور نخواهیم کرد که «قیمت»، کمیتی اعتباری است و جهت اسلامی و غیر اسلامی در آن دخیل نمی‌باشد، بلکه قیمت برابر با نسبت تأثیر در شکل کمی بوده و سنگینی قیمت یک کالا نشانگر نسبت تأثیر بیشتر آن در جهت خاص است. با توجه به مطالب ذکر شده نمی‌توان ادعا کرد که: تناسبیات رشد و احکام حاکم بر جریان، قیمت ندارد؛ زیرا معنای مصلحت، مفسده و ضرورت از احکام حاکم بر جریان رشد و یا نظام قیمتها جدا نیست.^۱

۱ - به فرمایش امام خمینی: مشکل امراض نفس این است که انسان از درد لذت می‌برد؛ یعنی فرضاً فرد مغرور یا معجب از غرور و عجب لذت برده و این درد مانند درد ناراحت کننده دندان نیست که انسان به فکر معالجه آن بیفتد. در واقع جریان رشد نیازها و نسبت تأثیری که پاسخ نیاز وی است از قبیل امراض

به عبارت دیگر اگرچه در محاسبه حجم پول و قدرت خرید، ابتدا وجود و لزوم جهت به نظر نمی‌رسد، اما با کمی دقت در می‌یابیم که روابط انسانی و روابط تولید به طور حتم در نظام پولی موثر می‌باشند. به عنوان مثال صدق معادله به معنای بیان توصیف از واقعیت در جامعه‌ای که براساس شهوت حرکت می‌کند، قابل مقایسه با غیر آن جامعه نیست.

بنابراین تعیین قیمت اسکناس با بیان کمی نسبت تأثیر رابطه دارد و از این مطلب می‌توان دریافت که نسبت تأثیر اسلامی با نسبت تأثیر الحادی متفاوت است.

نرخ شتاب

در اینجا برای بیان بهتر مطلب از مثالهایی استفاده می‌نماییم:

اگر میدانهای جاذبه جریان عادی مایعات را تغییر دهیم، در رفتار مایعات تغییر ایجاد می‌گردد. به عبارت دیگر فرضا در مجموعه‌ای که آب توزیع می‌شود، نمی‌توان حجم گردش و سایر خصوصیات آب را نادیده گرفت و وضعیت را ثابت انگاشت.

همچنین در مثال دیگر اتومبیلی را فرض می‌کنیم که قصد پیمودن مسیر معینی را دارد. برای سنجش سرعت این اتومبیل «کیلومتر» مقیاس طول و

نفس می‌باشد. مثلا انسان از هوای گرم بخاری در زمستان و هوای خنک کولر در تابستان لذت می‌برد؛ یعنی ساختار نیازهای انسان در جهتی که حرکت می‌نماید، شکل می‌یابد. بنابراین ما حتی احتمال خطرناک بودن تکنولوژی امروز را نداده و گاه شنیده می‌شود که افرادی متدین می‌گویند: تکنولوژی امروز را اهرم و وسیله ای علیه کفار می‌نماییم. در صورتی که این سخن خطاست؛ زیرا اگر تسلیم دستگاهی که تکنولوژی موجود را ساخته بشویم، در حوزه صاحبان آن بوده و نمیتوانیم بدانها هجوم ببریم. چنانچه از داخل هوای نفس هرگز نمی‌توان بدان هجوم برد. از طرف دیگر تکنولوژی امروز با مصرف امثال ما، قدرت رشد، قیمت گذاری و... پیدا می‌کند.

«ساعت» مقیاس زمان می‌باشد، به طوری که فرضا می‌گوییم سرعت اتومبیل در ده دقیقه اول ۱۰ کیلومتر، در ده دقیقه دوم ۲۰ کیلومتر و در ده دقیقه سوم ۴۰ کیلومتر است. در اینجا زمانها را ثابت، ولی مقیاسهای طولی در هر ده دقیقه دو برابر قبل بوده و بنابراین یک معادله ثابت (در هر ده دقیقه دو برابر شدن سرعت) حاکم می‌باشد. حال اگر شتاب نیز داری تغییر گردد و فرضا بگوییم: سرعت اتومبیل در ده دقیقه اول ۱۰ کیلومتر در ده دقیقه دوم ۲۰ کیلومتر و در ده دقیقه سوم ۶۰ کیلومتر می‌باشد، بدین معنی است که معادله ثابتی بر شتاب حاکم نیست.

در جایی که معادله ثابتی بر وضعیت شتاب حاکم نباشد، باید از معادله استفاده کرد و با در نظر گفتن نسبت سرعت‌ها به هم، نرخ شتاب را معین کرد. بنابراین کلمه نرخ شتاب زمانی گفته می‌شود که منظور مشاهده تغییرات شتاب باشد.

فلزی مانند مس پس از مدتی تبدیل به اکسید مس و سپس تبدیل به خاک می‌گردد. روشن است از زمانی که مس تبدیل به اکسید می‌گردد دیگر به آن مس نمی‌گوییم و در واقع از همان زمان نرخ شتاب این فلز تغییر کرده است. به عبارت دیگر نرخ شتاب مس در هر لحظه تغییر می‌کند، هرچند که انسان نتواند برابر با تغییرات آن، ادراک خویش را عوض کند.

حضور یک اصل فلسفی در مسئله قیمت

نسبتی که حاکم بر پوسیدگی مس می‌باشد از قبیل شتابهای مختلفی است که در مثال سرعت اتومبیل ذکر گردید. بنابراین می‌توان گفت: تغییرات نرخ شتاب یا زمان هرشیء برابر با تغییرات خود شیء است.

چنان چه بنا باشد که نسبت تأثیر اشیاء مادی به طرف هدف رشد یابد، پول به عنوان تابعی از جریان نسبت تأثیر، دارای نرخ شتاب خواهد بود و هرگاه در نرخ شتاب عامل اختیار لحاظ نشده باشد به معنی مادی‌گرایی انسان است و در این صورت محاسبه پول از گام نخست غیر اسلامی است. ضمناً از آنجا که در نفس روش محاسبه پول، اصول مادی وجود دارد، به کارگیری این محاسبات توسط افراد مومن و مسلمان موجب تنزیه آنها و نتایج الهی نخواهد شد.

به عبارت دیگر رشد نسبت تأثیر در رسیدن به هدف جدای از تغییرات شیء نیست. البته اگر عمل انسان را مانند عمل اشیاء و بدون اختیار بدانیم، می‌توان قیمت را از نسبت تأثیر جدا کرد و معادله پول را قبول داشت؛ زیرا در معادله پول، اختیار نهایتاً در قوانین ماده منحل شده است. اما اگر بشر را دارای اختیار بدانیم، معادله پول قید می‌خورد و به هر حال مشخص است که یک اصل فلسفی در مسئله قیمت مفروض می‌باشد.

مسیر الحادی اقتصاد کلان

همچنین اقتصاد کلان که وضعیت تعادل و عدم تعادل بازار پول، بازار کالای مصرفی، بازار ابزار تولید و بازار نیروی انسانی را مورد ملاحظه قرار می‌دهد، امری تجربی نیست و دارای وجوه اسلامی و الحادی است. اما در جایی که ذهن آدمی به مفاهیم فلسفی کفار انس یابد و از ریشه کار آنها آگاه نباشد به مادی‌گرایی مبتلا می‌شود و قوانین ایشان را علمی و قابل اجرا می‌داند. به طوری که از اقتصاد کلان آغاز می‌کند و به مرور در موارد جزئی و خرد نیز دچار مادی‌گرایی می‌شود.

به عنوان مثال در محاسبات فعلی سعی بر این است که حساسیت منفی جوامع نسبت به ربا تبدیل به حساسیت مثبت گردد. چنان چه در این محاسبات ربا در الگوی تولید، توزیع و مصرف اصل انگاشته شود و کلیه قرار داده‌ها مانند

بیع، اجاره، مضاربه، مضارعه و... باید با معیار ربا سنجیده شوند تا کارآیی داشته باشند؛ یعنی از نظر کفار روابط مردم در باب اقتصاد و معیشت باید برپایه ربا باشد و در غیر این صورت قابل استمرار نیست. در این حال اگر مسلمین در مسیر ساختار نسبت تأثیر و جریان کفار حرکت کنند حتما در آن منحل می‌شوند به عبارت دیگر اگر ساختار نیازهای انسان بر اساس پرستش ماده قرار گیرد از مسیر اسلام خارج خواهد شد.